

تحلیلی بر خدمات سیاسی و فرهنگی صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی به دولت سلجوقیان روم (از ۶۱۶ تا ۶۴۶ ه.ق)

دکتر جمشید روستا*

مجتبی جوکار**

سمیه روستایی***

چکیده

صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی، یکی از شخصیت‌های ایرانی حاضر در قلمرو سلجوقیان روم بود که پس از ورود به دربار این دولت توانست طی یک دوره تقریباً سی ساله، بین سال‌های ۶۱۶ تا ۶۴۶ ه.ق - یعنی از دوره سلطنت سلطان عزالدین کیکاووس اول تا دوره سلطنت سلطان عزالدین کیکاووس دوم - مراحل ترقی را پشت سر بگذارد. وی در دربار سلجوقیان روم پس از دستیابی به مناصب همچون ناظر (اشراف) مطبخ، منشی خاص سلطان (طغرای)، سرداری سپاه، نایب (نیابت) سلطان و سرانجام وزارت، نقشی چشمگیر در اوضاع سیاسی و فرهنگی قلمرو سلجوقیان روم ایفا کرد. نوشتار حاضر بر آن است تا در گام نخست به معرفی این شخصیت ایرانی و چگونگی ورود وی به قلمرو و دربار سلجوقیان روم بپردازد. در دومین گام نیز روند ترقی وی در ابعاد مختلف سیاسی - فرهنگی و تأثیرگذاری او در این ابعاد را مورد تحلیل و تبیین قرار دهد.

واژه‌های کلیدی

سلجوقیان روم، شمس‌الدین محمد اصفهانی، وزارت، اندیشمندان ایرانی، خدمات سیاسی، فرهنگی.

* استادیار تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول) jamshidroosta@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شیراز.

مقدمه

دولت سلجوقیان روم در حدود سال ۴۷۰ ه.ق توسط یکی از نوادگان سلجوق بن دقاق، با نام سلیمان بن قتلش، در سرزمین آناطولی تأسیس گردید و در حدود سال ۵۷۰۸ ه.ق به سبب دخالت‌های مداوم ایلخانان مغول از میان رفت. اگرچه این سلسله، سلسله‌ای ترک زبان بود اما بسیاری از نموده‌های فرهنگی آن از دل فرهنگ ایرانی برخاسته است. یکی از این نموده‌های فرهنگی، حضور وزرا، پروانه‌ها، نائبان^۲ و مستوفیانی ایرانی در دربار سلجوقیان روم است. با این وجود سلسله سلجوقیان روم سلسله‌ای است که کمتر مورد مطالعه و تحقیق اندیشمندان و محققان ایران‌زمین قرار گرفته است و با اندک تأملی در تحقیقات فارسی مربوط به این سلسله می‌توان دریافت که کتاب‌ها یا مقالات تألیف شده در ایران، در باب سلجوقیان روم بسیار اندک و انگشت شمارند. شاید بتوان محمدجواد مشکور و محمدامین ریاحی را نخستین و البته تنها محققانی دانست که چندی از حیات خویش را به تحقیق در مورد این دولت و یافتن منابع مفید درباره آن اختصاص داده‌اند. حاصل تلاش‌های بی‌دریغ این دو اندیشمند بزرگ، آثاری همچون «اخبار سلجوقیان روم» و «زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی» است. در این دو اثر از برخی نموده‌های فرهنگی ایران در قلمرو سلجوقیان روم همچون عرفان ایرانی و زبان و ادب فارسی، سخن به میان آمده است. البته باید کتاب «شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری» را که در سال ۱۳۵۰ ه.ش و توسط رضا خسروشاهی تألیف گردید نیز از یاد نبرد. در این کتاب ضمن اشاره‌ای کوتاه به چگونگی به قدرت رسیدن سلجوقیان آسیای صغیر، به چگونگی نشر زبان فارسی در ممالک آسیای صغیر نیز به صورت متخصر پرداخته شده و از

برخی شاعران فارسی‌گوی دربار سلجوقیان آسیای صغیر سخن به میان آورده شده است. مقالات نوشته شده توسط محمدامین ریاحی، ابوالفتح حکیمیان، فاطمه مدرسی و... را نیز می‌توان به این کتاب‌ها افزود. اما در هیچ کدام از این آثار از شمس‌الدین محمد اصفهانی و خدمات سیاسی و فرهنگی وی سخنی به میان نیامده است. از همین رو هدف نوشتار حاضر آن است تا با بیان چگونگی رشد و ترقی یکی از وزرای ایرانی دربار سلجوقیان روم با نام شمس‌الدین محمد اصفهانی، بتواند دریچه‌ای به اوضاع فرهنگی قلمرو سلجوقیان روم گشوده و از طریق آن دورنمای وسیع فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی بسط یافته در قلمرو این دولت را به مخاطب نشان دهد. شمس‌الدین محمد اصفهانی طی یک دوره سی ساله (از ۶۱۶ تا ۶۴۶ ه.ق) و در اوج اقتدار سلجوقیان روم، وارد دربار این دولت گردید. وی با درایت و کاردانی خویش نه تنها مقدمات پیشرفت خود در دربار این دولت را فراهم آورد بلکه کفایت وی در بسیاری از جریان‌های سیاسی و فرهنگی این دوره تأثیرگذار بود. وی همزمان با چهار سلطان سلجوقی یعنی سلطان عزالدین کیکاووس اول (۶۱۷-۶۰۸ ه.ق)، سلطان علاءالدین کی قباد اول (۶۳۴-۶۱۷ ه.ق)، سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم (۶۴۴-۶۳۴ ه.ق) و سلطان عزالدین کیکاووس دوم (۶۵۸-۶۴۴ ه.ق) در دربار سلجوقیان روم حضور داشت و با مناصب سیاسی مختلف به این سلاطین خدمت نمود. اما خدمات وی فقط به مناصب سیاسی سلجوقیان روم ختم نمی‌شد بلکه وی مدتی در منصب منشی خاص سلطان، نامه‌نگاری‌های بسیار ادیبانه‌ای را برای سلاطین سلجوقی انجام می‌داد و نکته بسیار مهم - تر اینکه وی با عرفای ایرانی بسیار مشهوری همچون جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) و برهان‌الدین ترمذی در ارتباط بود و نه تنها مقدمات آسایش این

عرفا و مریدانشان را فراهم می‌آورد بلکه خود نیز همچون یک مرید، با شور و شوق در جلسات آنان حاضر شده و از کلاس درس و بحث این عرفا نهایت استفاده را می‌برد. به رغم همه این خدمات، چگونگی حیات و اقدامات سیاسی این فرد مورد عنایت محققان و اندیشمندان ایرانی قرار نگرفته است. نوشتار حاضر بر آن است تا زوایای مختلف حیات این وزیر ایرانی را مورد بررسی قرار داده و به این ترتیب بتواند نقش چشمگیر این شخصیت را - که در اثر گذر زمان، غبار نسیان به خود گرفته - به دوستداران فرهنگ و ادب بشناساند. به راستی صاحب شمس‌الدین اصفهانی که بود؟ چگونه و در چه زمانی وارد سرزمین آناتولی گردید؟ مراحل ترقی وی تا رسیدن به مقام وزارت چگونه بود؟ وی تا چه حد در اوضاع سیاسی و فرهنگی دولت سلجوقیان روم تأثیر گذار بود؟

۱- چگونگی ورود ترکان سلجوقی به سرزمین

آسیای صغیر و ایجاد دولت سلجوقیان روم

در حقیقت تاریخ تأسیس دولت سلجوقی در سرزمین آسیای صغیر از زمان نبرد ملازگرد آغاز می‌شود (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۳-۷۲). اگرچه شروع حملات جسته و گریخته و بدون نقشه و اسلوب ترکمانان به سرزمین آسیای صغیر به سالهای ۴۴۰ تا ۴۶۰ ه.ق. بازمی‌گردد اما از دهه هفتم قرن پنجم ه.ق. وضع به گونه‌ای دیگر رقم خورد. در آغاز این دهه سلطان آلب-ارسلان سلجوقی حملات سختی علیه شاهزاده‌های محلی ارمنه، گرجی و ابخاز- که از دولت روم شرقی اطاعت می‌کردند- ترتیب داد و آنان را مغلوب کرد. وی شهرهای آنی، قارص و تفلیس را متصرف شد و حتی برخی از شهرهای آسیای صغیر مانند قیصریه، ملطیه، قونیه، عموریه و سیواس را غارت نمود. از

سوی دیگر رومیان نیز حملاتی را علیه مسلمانان ترتیب دادند و حتی در سال ۴۶۲، یعنی یک سال قبل از جنگ ملازگرد، آنان با حمله به شهر منبج (منبیج) بسیاری از مسلمانان را قتل عام کردند. بنداری در این باره بیان می‌دارد که: «... در سال ۴۶۲، سگ رومی با سپاهیان حمله کرد و بر کسانی که در شهر منبج بودند سخت گرفت. شهر را غارت، ملکه شهر را به کنیزی گرفت و به قسطنطنیه بازگشت در حالی که آثاری بد، بجا گذاشته بود و اسلام خون‌های به ناحق ریخته از او طلب‌کار بود» (بنداری، ۱۳۵۶: ۴۳). همزمان با این حوادث در روم شرقی سرداری با نام رومانوس دیوجانوس (Romanos Diogenes) به امپراطوری رسید که به زودی لباس رزم پوشیده، عازم نبرد با سلاجقه گردید. آلب ارسلان به محض شنیدن خبر تهاجم رومانوس، سپاهیان خویش را تجهیز کرد و بیان داشت: «من در راه خدا پیکار می‌کنم. اگر سعادت شهادت یافتم، به جای آنکه در چینه دان کرکسان مردارخوار زمین، گورم باشد در چینه‌دان پرندگان سبزرنگ آسمانی قرار می‌گیرم. اگر فیروز شوم بسی نیک‌بخت خواهم بود و روزم از روز پیش بهتر خواهد بود» (بنداری، ۱۳۵۶: ۴۶). سرانجام در ذی‌القعدة ۴۶۳ق/ آگوست ۱۰۷۱م کار به جنگ کشید (هولت؛ لمبتن، ۱۳۸۷: ۳۱۲/۱. کلود شینیه، ۲۰۰۸: ۹۸. عطا، بی تا: ۴۹-۵۰؛ Talbot Rice, 1997: 38). جنگی که با شکست سخت رومیان همراه شد و «از دشمنان اسلام جز چند نفر معدود سالم نماندند، پادشاه روم اسیر شد...» (بنداری، ۱۳۵۶: ۴۹-۵۰) و این آغازی برای قدرتمند شدن هر چه بیشتر ترکمانان سلجوقی در آسیای صغیر بود. پس از جنگ ملازگرد، پیمان صلحی به مدت ۵۰ سال میان آلب‌ارسلان و رومانوس دیوجانوس برقرار گردید و امپراطور روم «تعهد کرد که معادل یک میلیون و نیم سکه طلا به آلب‌ارسلان،

اقلیمی در ممالک پادشاه افزوده باشد و اگر کشته شود خاری از پای دولت بیرون آمده...» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۷) سلیمان در آنجا موفقیت‌های چشمگیری بدست آورد و سرانجام توانست دولتی را بنیان نهد. دولتی که با تأیید خلیفه عباسی، رسمیت پیدا کرد. «چون سلطان ملک‌شاه سلجوقی از فتوحات سلیمان در آسیای صغیر، آگاه شد او را رسماً در سال ۴۷۰ هجری از طرف دولت سلجوقی، به فرمانروایی آسیای صغیر تعیین کرد.» (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۸) به این ترتیب سلیمان بن قتلمش، مؤسس شاخه‌ای جدید از سلاجقه یعنی سلاجقه روم گردید. سلسله‌ای که از این زمان تا سال ۷۰۸ ه.ق یعنی نزدیک به دو سده و نیم بعد پابرجا بود. (اوزون چارشلی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲-۱). شکر، ۱۳۸۵: ۷۳) یکی از نموده‌های اساسی دولت سلاجقه روم، حضور پررنگ و چشمگیر شخصیت‌های کاردان ایرانی در قالب مشاغلی مهم اعم از وزارت، استیفا، انشاء و نیابت در دربار و قلمرو این دولت بود. به ویژه حضور وزیرانی کاردان که در این نوشتار نقش اساسی یکی از آنان با نام صاحب شمس الدین محمد اصفهانی، مورد تحلیل و تبیین قرار خواهد گرفت.

۲- چگونگی ترقی شمس الدین محمد اصفهانی در دربار سلجوقیان روم تا قبل از رسیدن به مقام وزارت

۲-۱- ورود شمس الدین محمد به دربار سلطان عزالدین کیکاوس اول

با تأمل در اصلی‌ترین منبع دولت سلجوقیان روم یعنی کتاب «الاورالعلائیه فی الامورالعلائیه» اثر ابن بی بی و همچنین تلخیص این کتاب با نام «مختصر سلجوقنامه» (ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۸۴-۸۳) - که همزمان با حیات ابن بی بی، توسط اندیشمندی گرانمایه اما

غرامت جنگی بدهد و سالی ۳۶۰ هزار سکه طلا به عنوان خراج به دولت ایران پردازد و همه اسیران ایرانی و مسلمان در کشور روم شرقی را آزاد کند. بر اثر این فتح و فیروزی، نواحی منازکرت و اورفه و منبیج و انطاکیه بدست سلجوقیان افتاد و ضمیمه کشور پهناور سلجوقی گردید.^۳ (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۷) این در حالی بود که در دربار روم حوادث دیگری رقم می‌خورد. به این ترتیب که به محض رسیدن خیر اسارت رومانوس دیوجانوس، پسرخوانده وی، میکائیل (میخائیل) هفتم، زمام امور را در دست گرفت و «رومانوس چون از بند رهایی یافت، خویشان را برافزاده دید؛ وی کمر به بازپس گرفتن مقام از دست داده بست، اما به آسانی شکست خورد و در قسطنطنیه به زندان افتاد و اندکی بعد دیدگانش را آنچنان وحشیانه بدر آوردند که یکی دو روز بعد درگذشت» (رانسیمان، ۱۳۸۶: ۸۸-۸۷). آلب ارسلان که اوضاع را چنین دیدن «به امرای خود دستور داد که در ممالک روم، تَوَعَّلُ نمایند و هر ملک و شهر که بگیرند، میسر و مفروز گردانند او را باشد و احفاد و اعقاب او را، غیر او هیچ‌کس را در آن مداخلی و تصرفی نبود» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۷). به این ترتیب بود که از این زمان به بعد حملات ترکمانان به آناتولی رو به افزایش گذاشت و به زودی هر امیری، منطقه‌ای را تحت استیلای خود درآورده و حکومت‌های محلی و کوچک مانند بنی‌ارتق، بنی‌سلدوق، دانشمندیان و بنی-منگوچک ایجاد شد.^۴ اما بعد از فوت^۵ آلب ارسلان در سال ۴۶۵ ه.ق و جانشینی پسرش ملک‌شاه، سلطان جدید، یکی از عموزاده‌های خویش به نام سلیمان بن قتلمش را به سوی آسیای صغیر فرستاد تا اوضاع آنجا را سر و سامان دهد. «ملکشاه در آغاز پادشاهی، به استصواب نظام‌الملک، امیر سلیمان را به حکومت دیار روم نصب کردند تا میان امرا تسکین ناپره مخالف کند،

لب بر لب و رخ بر رخ و آنگه پس از آن ستلو را نهاده بر سوراخان بر بدیبه در مجلس، انشاد کرد. سلطان استحسان نمود و احسان فرمود و بر جودت قریحت و سرعت بدیعت او محمدمت گفت و بر اشراف مطبخ، انشای خاص مضاف شد و از آن زمان تا پایان عمر و انقضای او امر، هر روز منصبی منیف و منزلتی شریف یافتی...» (ابن بی بی، بی تا: ۲۰۳-۲۰۲؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۸۴-۸۳)

به این ترتیب می‌توان دریافت که شمس‌الدین محمد اصفهانی پس از ورود به قلمرو سلاجقه روم و دربار این سلسله ابتدا به مقامی تحت عنوان اشراف مطبخ، منصوب می‌گردد. به نظر می‌رسد شخص دارنده این منصب، کار نظارت بر مطبخ سلطانی را عهده دار بوده است. اما آنچه جالب توجه می‌نماید این است که ذکاوت و درایت شمس‌الدین محمد اصفهانی بسیار فراتر از منصب اشراف مطبخ بوده و وی درایت خویش را در سفر سلطان از قیصریه به آقسرا، اثبات کرده و سلطان را وادار می‌سازد تا مقامی والاتر را نیز به منصب اشراف مطبخ وی اضافه نماید و آن مقام انشاء خاص (منشی خاص) سلطان است. مقامی که تا پایان عمر سلطان عزالدین کیکاوس اول از آن شمس‌الدین محمد اصفهانی بود.

منزلت و اعتبار وی در این زمان تا به حدی بوده که پس از وفات سلطان عزالدین کیکاوس به همراه چند تن دیگر از بزرگان درباری، برای انتخاب سلطان جدید به مشورت نشسته است: «چون سلطان عزالدین، به خلد برین نقل کرد امرای دولت چون امیر سیف‌الدین ایبه چاشنی‌گیر و شرف‌الدین محمد پروانه و امیر مبارزالدین چاولی و مبارزالدین بهرامشاه، امیر مجلس و زین‌الدین بشاره، امیر آخر، اخفاء موت سلطان نمودند و با صاحب مجدالدین آبی که رنده فضلالی جهان و عمده عقلای دوران بود... [و همچنین با] ملک الکتاب

ناشناس به انجام رسیده است - می‌توان دریافت که نخستین مرتبه به هنگام فوت سلطان عزالدین کیکاوس بن غیاث‌الدین کیخسرو اول (کیکاوس اول) از شخصی با نام شمس‌الدین محمد اصفهانی، سخن به میان آمده است. به قول ابن بی بی، شمس‌الدین اصفهانی در این زمان، سمت منشی خاص (طغرائی)^۶ سلطان کیکاوس اول را داشته است. درباره این منصب باید چنین گفت که طغرائی کسی بوده است که فرمان‌ها و منشورهای تحریرشده را به صحنه سلطان می‌رسانده است. صاحب این منصب، در دوره سلجوقیان حکم ریاست دیوان انشا را داشته و منصبی بسیار شریف بوده است. (نسوی، ۱۳۸۴: ۲۶)

با توجه به اینکه وفات سلطان عزالدین کیکاوس اول، بین سالهای ۶۱۶ و ۶۱۷ ه. ق اتفاق افتاده^۷؛ می‌توان دریافت که شمس‌الدین محمد حداقل از این سال یا اندکی قبل از آن در دربار سلاجقه روم حضور داشته است. شمس‌الدین محمد از همان آغاز ورود به دربار سلاجقه روم یعنی همزمان با سلطنت سلطان عزالدین کیکاوس اول، ذوق و ذکاوت سرشار خود را به کار گرفت و در یک دوره سی ساله (تقریباً از ۶۱۶ تا ۶۴۶ ه. ق) توانست پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی نماید. نمونه این ذوق سرشار را می‌توان از لابه لای سخنان نگارنده کتاب الامور العلائیه فی الامور العلائیه دریافت: «... سبب قربت و موجب ترقی درجه او آن بود که وقتی از اوقات، سلطان عزالدین رحمه الله از قیصریه عزم آقسرا فرمود چون از منزل ستلو به دیه سوراخان رسید... سلطان بر سبیل امتحان به حریفان گفت که هر یکی دو بیتی بگوید و این دو موضع را به موقع، تلفیق کند چنانکه اسماع از استماع حسن تضمین آن دو رباط، نشاط افزایشد، صاحب شمس‌الدین این دو بیتی را:

بادام شبی با تو گل اندام چنان

کز غایت لطف، شرح کردن نتوان

شمس‌الدین حمزه بن مؤید طغرایی ... و ملک‌السادہ نظام‌الدین احمد، امیر عارض معروف به پسر محمود وزیر ... و صاحب شمس‌الدین اصبهانی که در آن وقت منشی خاص حضرت سلطنت و حریف و انیس مجلس و سلوت بود... مشاورت نمودند که بر تخت مملکت و سریر سلطنت که را نشانند؟» (ابن بی بی، بی تا: ۲۰۳-۲۰۰؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۸۴-۸۳)

در این مجلس برخی از بزرگان بر آن بودند که باید عمومی سلطان متوفی یعنی ملک مغیث‌الدین طغرلشاه بن قلیچ‌ارسلان را- که در آن زمان حاکم ارزن اروم بود- به عنوان سلطان جدید معرفی نمایند. گروهی دیگر با سلطنت کی فریدون بن کی خسرو - برادر کوچک سلطان متوفی- موافق بودند اما «امیر مبارزالدین بهرامشاه، امیر مجلس و امیر سیف‌الدین آیه که امیرالامرا بود... گفتند تا ملک علاء‌الدین کی قباد که برادر میانین سلطان است تاج و نگین و آثار بزرگاری در ناصیه او مبین، موجود باشد ذکر دیگر کس نشاید کرد» (ابن بی بی، بی تا: ۲۰۴-۲۰۳؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۸۴). سرانجام با حمایت امیر مبارزالدین بهرامشاه و امیر سیف‌الدین آیه چاشنی گیر، علاء‌الدین کی قباد- که از مدت‌ها قبل به دستور سلطان عزالدین کیکاوس اول در قلعه ای به نام گذرپیرت در منطقه ملطیه زندانی بود- آزاد گردید و به عنوان سلطان بعدی سلاجقه روم بر تخت سلطنت این دولت تکیه زد. (۶۱۷-۶۱۶ ه. ق / ۱۲۲۰ م.) «... [ملک‌الامرا سیف‌الدین آیه چاشنی گیر] انگشتی و دستارچه سلطان مرحوم را به رسم نشان برداشت، مرکبی چند تیزگام زمین نورد قضا سر از اسب و استر، اختیار کرد و با چند نفر از خواص خانه و بطانه آستانه سلطان که وقار و اعتبار تمام داشتند به جانب ملطیه به قلعه گذرپیرت که سجن ثانی سلطان بود روانه شدند... چاشنی گیر زبان برگشاد که بقای عمر پادشاه عالم فرمان فرمای بنی آدم در نفاذ

اوامر و نواهی هزاران سال باد برادرت از خطه خاک به ذروه افلاک نهاد... مملکت و سلطنت بندگی و خدمت می‌رسانند و تخت و نگین، انک الیوم لدنیا مکین امین می خوانند...» (ابن بی بی، بی تا: ۲۰۷-۲۰۶؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۸۶). علاء‌الدین کی قباد از ملطیه راهی قونیه، تختگاه سلاجقه روم، شد و بر تخت سلجوقیان تکیه زد.

۲-۲- شمس‌الدین محمد اصفهانی در دوران سلطنت سلطان علاء‌الدین کی قباد اول

بلافاصله پس از جلوس سلطان علاء‌الدین کی قباد بر تخت سلطنت در سال ۶۱۷ ه. ق، خلیفه‌الناصرالدین الله «منشور سلطنت و نیابت حکومت ممالک روم و تشریف‌شهریاری و حسام و نگین تاج‌داری سلطنت ربانی [را توسط] ابو عبدالله عمر بن محمد سهروردی رضی الله عنه [برای سلطان علاء‌الدین کی قباد سلجوقی] ارسال فرمودند» (ابن بی بی، بی تا: ۲۳۰-۲۲۹؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۹۴) بدین ترتیب سلطان کی قباد قدرتی روزافزون یافت و بلافاصله بازسازی باروی شهرهایی همچون قونیه و سیواس همت گماشت، قلعه‌های جدیدی را فتح کرد اما هنوز مدت زیادی از سلطنتش نگذشته بود که بر آن شد برخی از بزرگان کشوری و لشکری را بدان سبب که قدرت بسیار یافته بودند و حتی فکر برکنار کردن سلطان را در سر می‌پروراندند، به قتل برساند. وی در راستای انجام این هدف دستور داد تا امیرالامرا سیف‌الدین آیه چاشنی گیر «را در برجی بردند و سرش را از بدن جدا کردند و زین‌الدین بشاره [امیر آخر] را در خانه کردند و در برآوردند تا از فرط گرسنگی، از اعضاء غذا می‌ساخت و امیر مجلس، [امیر مبارزالدین بهرامشاه] را با روزبه خادم به قلعه زمندو فرستادند و [زندانی کردند] و بهاء‌الدین قتلوجه را بر استر پالان نشانده و گریان و

قرار گرفته بود- به عنوان ریاست دارالانشاء سلجوقیان روم انتخاب گردید. فتح نامه‌ی شمس‌الدین محمد اصفهانی در کتاب الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه موجود است (ابن بی بی، بی تا: ۴۱۵-۴۱۲). اگرچه در کتاب ابن بی بی و سایر منابعی که از سلجوقیان روم سخن به میان آورده اند راجع به زمان دقیق بازگشت شمس‌الدین محمد اصفهانی به قدرت، سخنی به میان نیامده است اما با توجه با اینکه شمس‌الدین محمد تقریباً در حدود سال ۶۳۳ ه.ق توسط سلطان کی قباد به عنوان سپهسالاری بخشی از نیروهای سلجوقیان روم تعیین می‌گردد، می‌توان دریافت که وی خیلی زود توانسته جایگاه خود را استحکام بخشیده، حتی مقامی مهم تر از منصب پیشین بدست آورد.

به این ترتیب شمس‌الدین محمد پس از مقام منشی خاص سلطان، حال به مقام سرداری سپاه نائل آمده بود. در توضیح این مطلب باید چنین گفت که همزمان با سلطنت سلطان علاء‌الدین کی قباد اول، خاندان ایوبی و شاهزاده‌های متعدد این خاندان بر نواحی مختلف مصر و شام حکومت می‌کردند و میان آنها با سلاطین سلجوقی روم روابطی در جریان بود که نوع این روابط بر اساس منافع این دو دولت گاه دوستانه و گاه خصمانه بود. بین سالهای ۶۳۰ تا ۶۳۳ ه.ق چندین نبرد میان سلطان ایوبی، الملک الکامل، و سلطان کی قباد سلجوقی بر سر شهرهایی همچون حران و رها درگرفت و سرانجام این شهرها در سال ۶۳۳ بدست نیروهای الملک الکامل افتاد. سلطان کی قباد بر آن شد تا با تصرف شهر عظیم و مستحکم آمد، پاسخی دندان شکن به سلطان ایوبی دهد (ابن واصل، ۱۳۸۳: ۵/ ۱۰۹-۹۷؛ ابن بی بی، بی تا: ۴۳۹-۴۳۶؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۱۹۴-۱۹۲) از همین رو لشکریانی را برای فتح این شهر فرستاد که سپهسالاری یکی از آنها برعهده شمس‌الدین محمد اصفهانی نهاده شده بود. «... سلطان

نالان به توقات روانه کردند...» (ابن بی بی، بی تا: ۲۷۱-۲۶۹؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۱۱۵) از میان رفتن بعضی از بزرگان کشوری و لشکری و همچنین از کار برکنار شدن برخی دیگر از آنان، موقعیت را برای رشد و ترقی سایر درباریان و از جمله شمس‌الدین محمد اصفهانی فراهم ساخت. شمس‌الدین محمد، قریب به ۱۰ سال (از ۶۱۷ تا ۶۲۶ ه.ق) ریاست دارالانشاء سلطان علاء‌الدین کی قباد اول را نیز عهده دار بود و طی این مدت بر مکاتبات و مراسلات میان دولت سلجوقیان روم و سایر دولت‌های همجوار نظارت داشت اما در این سال به دستور سلطان علاء‌الدین کی قباد برای مدتی از مقام خود معزول گردید. در بیان علت این اقدام سلطان کی قباد باید چنین گفت که در سال ۶۲۶ ه.ق و در محلی با نام یاسی چمن (روستایی در حدود مشرق ارزنجان) نبردی میان این سلطان و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه درگرفت که به پیروزی سلجوقیان روم و متحدان ایوبی آنها انجامید (نسوی، ۱۳۸۴: ۲۲۱-۲۲۰؛ بویل، ۱۳۸۵: ۳۱۶-۳۱۵). پس از پیروزی سلطان کی قباد و به رسم پیشین، فتح نامه‌هایی در رسای این سلطان و ذکر شجاعت وی و نیروهایش از یکسو و بیان ضعف و هزیمت دشمنان از دیگر سوی، نوشته شد و به خدمت سلطان عرضه گردید. از جمله فتح‌نامه‌هایی که به حضور سلطان ارائه گردید یکی فتح نامه ای بود که به قلم شمس‌الدین محمد اصفهانی نوشته شده بود و دیگری فتح نامه ای که یکی از بزرگان و ادیبان دربار سلاجقه روم یعنی نظام‌الدین احمد عارض ارزنجانی نوشته بود. اما فتح-نامه شمس‌الدین محمد - به دلایلی که در بخش دیگری از مقاله به آن پرداخته خواهد شد- نه تنها مورد قبول و عنایت سلطان سلجوقی واقع نشد بلکه سلطان، دستور عزل وی را صادر کرد و نظام‌الدین احمد عارض ارزنجانی - که فتح نامه وی مورد قبول سلطان

بر فتح آمد مصر شده بود، صاحب شمس الدین اصفهانی را با لشکر و با مال و زرادخانه بی نهایت تا حدی که به رسم منجیق، از آهن، سنگهای مدور و منی و سه منی و پنج منی بر شتران بار کرده فرستاد...» (ابن بی بی، بی تا: ۴۵۱؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۰۱) اگرچه شمس الدین محمد اصفهانی، موفق به فتح آمد نشد اما این عمل سلطان کی قباد، نشان از آن دارد که شمس الدین محمد توانسته است طی دوران سلطنت دو سلطان سلجوقی یعنی سلطان عزالدین کیکاوس اول و سلطان علاءالدین کی قباد اول از مقام اشراف مطبخ به منصب منشی خاص سلطان و سرانجام به مقام سرداری سپاه نائل آید.

۲-۳- ترقی شمس الدین محمد اصفهانی در دوران سلطنت سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم

سلطان علاءالدین کی قباد «... ناگاه سوم شوال سنه ۶۳۴ به جوار حق پیوست.» (ابن بی بی، بی تا: ۴۵۶؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۰۴) پس از وی یکی از پسرانش با نام غیاث الدین کی خسرو در همان سال با مساعدت بزرگان کشوری و لشکری همچون شمس الدین التونبه چاشنی گیر، تاج الدین پروانه و سعدالدین کوبک بر تخت سلطنت سلجوقیان جلوس کرد و با عنوان کی خسرو دوم سلطنت را آغاز کرد (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۴۸؛ ابن بی بی، بی تا: ۴۶۴؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۰۸) دوران سلطنت وی از این سال تا سال ۶۴۴.ق دوام یافت.^۹ هنوز مدت زمان زیادی از جلوس سلطان جدید بر تخت سلجوقیان روم نگذشته بود که یکی از بزرگان درباری با نام سعدالدین کوبک از جوانی سلطان استفاده کرده و قدرت فراوان گرفت. به سبب خبث طبیعتی که در وی وجود داشت بسیاری از بزرگان کشوری و لشکری را به قتل رسانده و یا زندانی ساخت. از جمله بزرگانی که به دستور وی به قتل

رسیدند شمس الدین التونبه چاشنی گیر، تاج الدین پروانه، کمال الدین کامیار امیرالامرا و امیر قیرخان خوارزمی بودند (Cahen, 1968: 133-134). نویسنده کتاب الاوامرالعالیه فی الامور العلالیه بر آن است که به محض قتل اولین مقام درباری یعنی شمس الدین التونبه چاشنی گیر، شمس الدین محمد اصفهانی برخی از بزرگان را فراخوانده و چنین گفت که باید هرچه زودتر فکری برای دفع قدرت سعدالدین کوبک نمایند اما سستی و اغفال این بزرگان، سبب قدرت روزافزون کوبک شد و سرانجام نیز بسیاری از این بزرگان درباری به قتل رسیدند: «... صاحب شمس الدین، کمال الدین کامیار را فرمود که اگر این کار را تدارک نکنیم کوبک گستاخ شود و شرش به دیگران نیز سرایت کند. این سیاست را مانع می باید شدن. کمال الدین اغفال نمود و مصلحت ندید که صاحب در باب او سخنی گوید از آن روز بازار وقاحت کوبک رواج گرفت...» (ابن بی بی، بی تا: ۴۷۱؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۱۲). اگرچه سعدالدین کوبک بسیاری از بزرگان درباری را به قتل رساند اما سرانجام سلطان غیاث الدین کی خسرو دوم توانست بر اوضاع مسلط شده، با کمک برخی از امرای دولتی، کوبک را از میان بردارد. سلطان غیاث الدین با هماهنگی برخی از امرا همچون امیر قراجه جاندار و... مجلس عشرتی ترتیب داد: «... چون کوبک بیرون آمد [امیر جاندار] به رسم احترام قیام نمود و چون درگذشت، خواست که به چماق بر قفاش زند بر کتف [کوبک] افتاد دست در گردن امیر جاندار انداخت؛ طغان، امیر عَلم، شمشیر کشید و کوبک را پی کرد [کوبک] از بیم جان، خود را به شرابخانه سلطان انداخت چون شرابداران او را خون آلود دیدند هر یک به کارد و شمشیر و بلاتگین برو رفتند و جان نجس و نفس خبیث او را از کالبد پرداخته به درکات جحیم انداختند...» (ابن بی بی، بی

تا: ۴۸۲-۴۷۹؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۱۹-۲۱۸).

به این ترتیب، با قتل سعدالدین کوبک، آرامش به دربار سلجوقیان روم بازگشت و سلطان غیاث‌الدین کی خسرو دوم برخی از بزرگان دربار را - که از دست کوبک، جان سالم بدر برده بودند - فراخواند و با واگذاری مناصب مهم کشوری و لشکری به آنان، بر آن شد تا دوباره رونق را به دربار و قلمرو سلاجقه روم بازگرداند. به دستور سلطان غیاث‌الدین کیخسرو، منصب وزارت به صاحب‌مذهب‌الدین دیلمی، منصب پروانگی به ولی‌الدین ترجمان، مقام نظارت بر طشت خانه خزانه خاص به جلال‌الدین قراطی، شغل ترجمه (ترجمانی) به مجدالدین محمد جعفری (پدر ابن بی بی) و منصب نیابت سلطان به شمس‌الدین محمد اصفهانی واگذار گردید. «چون سلطان از آن مهم (قتل کوبک) فراغت یافت جلال‌الدین قراطی را رحمه الله که کوبک در کنج مسجد معزولی نشانده بود فی الحال بازطلبید و استمالت فرمود و طشت خانه و خزانه خاص را بدو تسلیم کرد و صاحب شمس‌الدین را که خط عزل بر صحیفه عمل او کشیده بود به نیابت سلطان موسوم گردانید و وزارت به صاحب‌مذهب‌الدین داده و پروانگی را تحویل به ولی‌الدین ترجمان فرمود و ترجمانی را به والد مؤلف مجدالدین محمد الجعفری رحمه الله ارزانی داشت...» (ابن بی بی، بی تا: ۴۸۲؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۱۹). به این ترتیب شمس‌الدین محمد اصفهانی پس از پشت سر نهادن مناصبی همچون نظارت مطبخ، انشاء خاص، سرداری سپاه، حال به منصب بسیار مهم نیابت (نائب) سلطان دست یافته بود. نائب، رابط اصلی میان سلطان با سایر مقامات بود.

سلطان غیاث‌الدین کی خسرو دوم پس از سر و سامان دادن به اوضاع دربار، با یکی از ملکه‌های گرجی ازدواج کرد و به دنبال آن بود تا با ایجاد یک دولت با ثبات، دوباره

رونق تجاری و فرهنگی دوران پدرش را تجدید نماید اما رویارویی وی با چند مشکل بزرگ، نه تنها اجازه ایجاد ثبات را به او نداد بلکه دولتش را با چالش‌هایی بسیار اساسی رو به رو ساخت. وی ابتدا با خوارزمیانی - که پس از مرگ سلطان جلال‌الدین و سپس قتل دیگر سردارشان با نام قیرخان بدست سعدالدین کوبک - در قلمرو سلاجقه روم و ایوبیان پراکنده شده بودند درگیر شد. سپس با شورش بابا اسحاق، رهبر بابائیان مواجه گردید و هنوز از دفع این شورش فراغت نیافته بود که با هجوم سهمگین مغولان به فرماندهی بایجونویان رو به رو گردید (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۵۰-۴۸؛ Cahen, 1968: 134-138 Fleet, 2009: 51). به هنگام شروع هجوم بایجونویان به قلمرو سلاجقه روم، سلطان غیاث‌الدین کی خسرو دوم پس از مشورت با بزرگان کشوری و لشکری تصمیم گرفت که با فرستادن سفرایی نزد حکام اطراف از آنان درخواست کمک نماید. از جمله افرادی که از جانب سلطان به عنوان سفیر انتخاب شد همین شمس‌الدین محمد اصفهانی بود. وی مأموریت یافت با رفتن به منطقه شامات از حکام ایوبی این منطقه جهت رویارویی با لشکریان مغول، یاری بطلبد: «... ملک الامرا شمس‌الدین اصفهانی نایب را که در اجتماع معانی مانی خود ندارد به طرف شام با خزاین بی کران روان کرد... شمس‌الدین با صد هزار دینار و هزاران هزار درم به طرف شام سیر کرد...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۱۹-۵۱۸؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۳۶) در این زمان شاخه‌های متعدد حکام ایوبی هر کدام در مناطقی از مصر و دیار بکر و به ویژه شامات همچون حلب، دمشق، ماردین، حمص، آمد، میافارقین و... قدرت داشتند و مدام نیز بین شاخه‌ها درگیری وجود داشت. به هنگام ورود شمس‌الدین محمد اصفهانی به قلمرو ایوبیان، الملک المظفر شهاب‌الدین غازی بر میافارقین حکم می‌راند، الملک السعید نجم‌الدین، صاحب ماردین بود و الملک الناصر دوم صلاح‌الدین یوسف بر حلب فرمانروایی می-

کرد و قبل از ورود شمس الدین اصفهانی، میان این سه فرمانروا جنگ جریان داشت «تا آنکه امیر شمس الدین نایب الحکومه سرزمین روم به عنوان سفیر از جانب سلطان غیاث الدین نزد الملک المظفر شهاب الدین غازی و الملک السعید نجم الدین، صاحب ماردین آمد و ایشان را صلح و سازش داد بر این اساس که رأس العین به الملک السعید ... و خلط و بلاد آن به الملک المظفر [غازی] داده شود» (ابن واصل، ۱۳۸۳: ۳۰۹-۳۰۸). اما هدف اصلی شمس الدین محمد یاری طلبیدن از حکام ایوبی بود و به همین دلیل از ملک الناصر، صاحب حلب، خواست که برای او کمک فرستد تا به مدد آنان با مغولان رویارو شود. از این رو نیروی امدادی به سرداری امیر ناصح الدین فارسی در ذی الحجه این سال (۶۴۰) به نزد او فرستاده شد. شمس الدین محمد اصفهانی بلافاصله پس از رسیدن ناصح الدین فارسی، وی و نیروهای همراهش را به یاری سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم فرستاد و خود برای جمع آوری سپاهیان بیشتر در منطقه شامات باقی ماند (ابن واصل، ۱۳۸۳: ۳۰۹؛ ابن بی بی، بی تا: ۵۲۰؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۳۷).

هم زمان با این جریان ها، سلطان غیاث الدین کیخسرو از قونیه به سمت سیواس حرکت کرد و در این شهر به تجهیز سپاهیان مشغول شد. وی منتظر بود سفرایی را که به ممالک همجوار فرستاده بود به همراه نیروهای کمکی فرا رسیده، به وی ملحق شوند. «بالاخره ناصح الدین فارسی از جانب شام با دو هزار سوار فرا رسید...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۲۰؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۳۷). برخی از بزرگان درباری همچون صاحب مذهب الدین علی دیلمی و ظهیرالدوله گرجی نزد سلطان رفته، بیان داشتند که باید در همین سیواس منتظر نیروهای کمکی ماند چرا که اولاً سیواس دژی استوار است و ثانیاً با از راه رسیدن نیروهای کمکی، توانایی برای رویارویی با مغولان بیشتر خواهد بود. اما برخی از امرا

و سرداران جوان تر از سر غرور به مخالفت برخاسته و گفتند باید از سیواس حرکت کرده و در مناطق نخجوان و تبریز راه مغولان را سد نماییم. «سلطان بدان الاف مغرور شد و فرمود روز دیگر روانه شوند» (ابن بی بی، بی تا: ۵۲۱، ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۳۷). سپاه به سمت منطقه کوسه داغ حرکت کرد و در ابتدا به محلی رسید که «مرغزارهای بسیار و انهار بی شمار و مواضع حصین یافتند چنانکه لشکر بیگانه را از هیچ طرف جز دریند راه نبود» (ابن بی بی، بی تا: ۵۲۲-۵۲۱؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۳۸) اما باز عده‌ای از امرای جوان تر از سر غرور، سلطان را تحریک کردند تا از این مواضع مستحکم بیرون آمده و در مکانی باز و وسیع رویاروی مغولان قرار گیرد. «صاحب مذهب الدین و ظهیرالدوله گرجی گفتند: به اراجیف در تشویش نباید شد و لشکر را بی فایده در اضطراب نشاید، در این مقام از شیخون دشمن فارغیم و آن اصلی بزرگ است ...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۲۳؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۳۸) اما برخی از امرای جوان تر از جمله پسر مظفرالدین، زبان به بدگویی گشود، مذهب الدین و ظهیرالدوله را ترسو خطاب کردند.

سرانجام نیز تحریکات این امرای نالایق و بی تجربه و عدم درایت سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم، سبب گردید لشکر بدون وصول نیروهای کمکی و آن هم در محیطی نامناسب در محرم سال ۶۴۱ هـ.ق با سپاهیان بایجو نویان روبه‌رو شود. نبردی که به شکست سخت نیروهای کیخسرو دوم منجر شد (مقریزی، ۱۹۳۴م: ۲/ ۳۱۳، تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۴۹-۴۸) این در حالی بود که نائب شمس الدین اصفهانی بدون اطلاع از این جریان ها مشغول جمع آوری نیرو بود. وی تعداد بسیار زیادی نیرو فراهم آورده و مزد شش ماه آنان را نیز پیشاپیش داده و آماده حرکت به سوی قلمرو سلاجقه روم بود که خبر هزیمت سپاهیان سلطان غیاث

اگرچه شمس‌الدین محمد اصفهانی وزارت را برای صاحب مذهب الدین علی دیلمی واگذاشت اما تا بازگشت وی از نزد بایجونیان و جرماغون رسیدگی به امور مملکت را عهده‌دار گردید. به زودی صاحب مذهب الدین پس از جلب رضایت جرماغون و بایجونیان به صلح با سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم به قلمرو سلجوقیان روم بازگشت. پس از بازگشت صاحب مذهب الدین از سفر و بیان دستاوردهای این سفر، سلطان غیاث الدین کیخسرو بسیار شادمان و خرسند شده و «در یک روز از حضرت سلطنت، دوات وزارت و شمشیر زرین نیابت به صاحب مذهب الدین و صاحب شمس‌الدین فرستادند و اقطاعات فراوان فرمودند» (ابن بی بی، بی تا؛ ۵۴۰؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۷). با ایجاد صلح میان جرماغون نوین و سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم بار دیگر آرامش به قلمرو سلجوقیان روم بازگشت و با درایت و کاردانی دو شخصیت ایرانی که یکی منصب وزارت و دیگری مقام نیابت این دولت را بر عهده داشتند، امور دربار و قلمرو سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم رونقی دوباره یافت. هنوز مدت زمان زیادی از ورود صاحب مذهب الدین و نایب شمس‌الدین محمد اصفهانی به قلمرو روم نمی‌گذشت که سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم بر آن شد تا با فرستادن سفرایی به نزد یکی دیگر از خان‌های مغول به نام صاین‌خان، روابط میان دولت سلجوقیان با مغولان را استحکام ببخشد. سلطان تصمیم داشت یکی از این دو نفر یعنی صاحب مذهب الدین وزیر و شمس‌الدین محمد نایب را در رأس گروهی از نمایندگان برای انجام این امر مهم راهی سازد. سرانجام نیز با توجه به اینکه صاحب مذهب الدین، تازه از سفر بازگشته بود به امر سلطان، نایب شمس‌الدین محمد اصفهانی برای انجام این امر مهم انتخاب گردید: «سلطان فرمود تا بنابر آنکه صاحب مذهب الدین، هنوز

الدین کیخسرو از مغولان را شنید. شنیدن این خبر، آب سردی بود بر قامت شمس‌الدین محمد اصفهانی، چرا که وی تمام تلاش‌های خود برای جمع‌آوری سپاه و تجهیزات را بی‌حاصل می‌دید. او تصمیم به بازگشت به قلمرو سلاجقه روم را داشت اما بسیاری از راهزنان تُرک و کُرد واقع در مسیر - که از شکست سلاجقه روم سوء استفاده کرده و غارتگری‌های خود را از سر گرفته بودند - حرکت وی را به تعویق انداختند. بالاخره شمس‌الدین محمد اصفهانی توانست با یاری ملک ایوبی صاحب آمد، مسیر را طی کرده، وارد قلمرو سلاجقه روم شود (ابن بی بی، بی تا؛ ۵۳۹-۵۳۵؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۴۶-۲۴۵؛ ابن واصل، ۱۳۸۳: ۳۰۹-۳۰۸). اما از طرف دیگر سلطان غیاث الدین کیخسرو - که فقط با تعداد اندکی از نیروها از نبرد کوسه داغ، جان سالم به در برده بود - به داخل قلمرو خود گریخته، در شهر توقات، ساکن شده بود. صاحب مذهب الدین وزیر نیز دست به کاری بزرگ زده، به همراه شخص دیگری به نام فخرالدین قاضی آماسیه راهی اردوی بایجو نوین شده بود تا با وساطت خویش این سردار مغول را از حمله مجدد به قلمرو روم بازدارد و میان وی با سلطان سلاجقه روم صلح برقرار سازد. در چنین وضعیتی بود که نایب شمس‌الدین محمد اصفهانی نیز وارد قلمرو سلاجقه شد. سلطان غیاث الدین بدان جهت که از سرنوشت صاحب مذهب الدین در اردوی مغولان بی‌خبر بود به محض شنیدن خبر ورود نایب شمس‌الدین محمد به قلمرو سلاجقه، منشور وزارت دولت سلجوقیان روم را برای وی فرستاد اما شمس‌الدین محمد اصفهانی با بزرگواری تمام از پذیرش وزارت خودداری کرد و بیان داشت در چنین وضعیتی که صاحب مذهب الدین جهت مصالح مسلمانان و دولت سلجوقیان روم، جان خود را به خطر انداخته است عزل وی درست نیست.^{۱۰}

غبار سفر مغان نیفشانده است نایب شمس الدین، متعین گردد» نایب شمس‌الدین محمد اصفهانی بلافاصله «روی به زمین نهاد و فرمان سلطان را بر دل و جان پذیره شد.» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۱؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۸-۲۴۷).

سلطان نیز دست نایب شمس‌الدین را باز گذاشت تا هر چه لازم می‌داند از خزانه بردارد و افرادی را که جهت سفر به کمک آنان نیاز دارد همراه ساخته، راهی شود. نایب شمس‌الدین اصفهانی نیز لوازم گران‌بهایی همچون ظروف و جواهر نفیس، شمشیر، قبا و کلاه‌های مرصع و قیمتی را جهت پیشکش به صاین خان از خزانه تحویل گرفت و افرادی همچون فخرالدین قاضی آماسیه و مجدالدین محمد ترجمان (پدر ابن بی بی) را نیز با خود همراه ساخت راهی دربار صاین خان شد. حال این سؤال اساسی پیش می‌آید که صاین خان که بود؟ بر کدام منطقه حکم می‌راند؟ و رابطه دوستانه میان وی با سلطان غیاث‌الدین کیخسرو چه منافعی را برای دولت سلجوقیان روم به همراه داشت؟ با تأمل در منابعی همچون تاریخ ابن خلدون و تاریخ حبیب‌السییر می‌توان دریافت که صاین خان در اصل همان باتوخان مغول فرزند جوچی (پسر ارشد چنگیز خان) است که در سرزمینی وسیع از دشت قبیچاق تا آن سوی ولگا و استپ‌های روسی شمال دریای سیاه تا سرزمین‌های بلغار بر اردوی زرین، حکم می‌راند. «چون دوشی خان (جوچی) هلاک شد پسرش باتوخان که او را صاین-خان یعنی "پادشاه نیک" می‌گفتند بر آن دیار فرمانروایی یافت تا در سال ۶۵۰ ه. ق درگذشت» (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴/۷۶۸؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۵۸-۵۷).

سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم بر آن بود تا با برقراری رابطه‌ای دوستانه، در صورت لزوم از حمایت این خان مغول بهره‌مند گردد. نایب شمس‌الدین محمد اصفهانی و هیئت همراه پس از وصول به قلمرو

باتوخان، با استقبال خان مغول مواجه شدند: «[خان] ایشان را اعزاز و اکرام بی نهایت فرمودی و محسود سروران و مغبوط همگنان گردانیدی...». نایب شمس‌الدین پس از مدتی حضور در قلمرو صاین خان، اجازه بازگشت به قلمرو سلجوقیان روم را درخواست کرد. صاین خان نیز «... ایشان را اجازت انصراف داد و به جهت سلطان [غیاث‌الدین کیخسرو] کیش و قربان و شمشیر و کمان و قبا و کلاه مرصع ارزانی داشت ... و نایب را از قبال خود در ممالک حاکم گردانید و نظام الملک صلاح‌العالم لقب داد [نایب شمس‌الدین] نیز از راه شماخی و شروان به ممالک روم روان شد» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۳-۵۴۲، ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۸) به این ترتیب نایب شمس‌الدین اصفهانی پس از دیدار با صاین خان و تقویت روابط میان غیاث‌الدین کیخسرو دوم با وی راهی قلمرو سلجوقیان روم شد.

۳- شمس‌الدین محمد اصفهانی، پس از رسیدن به مقام وزارت

اندک زمانی قبل از بازگشت نایب شمس‌الدین از سفر قبیچاق و ورودش به قلمرو سلجوقیان روم، صاحب‌مذهب‌الدین علی دیلمی، وزیر سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم دار فانی را وداع گفته بود. از همین رو به محض ورود شمس‌الدین اصفهانی به قلمرو سلجوقیان روم «... سلطان [غیاث‌الدین] از حصول قدم ایشان شادمانی فرود ... و به حکم آنکه صاحب‌مذهب‌الدین به جوار حق پیوسته بود و مسند وزارت را از فرّ فرخنده خود مهمل و معطل گذاشته بود، منشور وزارت مضاف با اقطاع امارت و سرلشکری قیرشهر که [تا آن زمان] هیچ وزیری از وزرای سلطان روم را میسر نبود به استقبال فرستاد.» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۳؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۸)

سلطنتی ایجاد کردند: «... ارامنه سپس با ملتجنان اسلام، دست غدر و غارت، دراز کردند و والده سلطان را باز داشتند عاقبت به مغول سپردند و به پیغمبر علیه السلام ناسزا گفتند و ...» سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم، سپاهی را به فرماندهی صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی برای سرکوبی ارمنیان فرستاد (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۹۴؛ ابن بی بی، بی تا: ۵۴۵؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۹).

صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی با سپاهی عظیم به طرسوس لشکر کشید و اگرچه به سبب بارندگی شدید، فتح همه قلعه‌های ارمنیان مقدور نشد اما با درایت شمس‌الدین، تکور (حاکم) ارمنیان پرداخت خراج به سلجوقیان روم را پذیرفته، ضمن بستن عهدنامه صلح با شمس‌الدین محمد اصفهانی «قلعه برانکا و چند قلعه دیگر به بندگان سلطان تسلیم کرد و امرا را با پیش‌کش‌های گوناگون بیرون فرستاد و خراج ماضی و مستقبل را با هدایای بسیار به حضرت سلطان روانه گردانید...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۷؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۰). صاحب شمس‌الدین پس از سر و سامان دادن به وضعیت روابط میان ارمنیان با سلجوقیان روم، طرسوس را به قصد قونیه پایتخت سلجوقیان روم ترک کرد. اما به هنگام ورود به پایتخت، «هفتم روز بود که سلطان به ریاض عقبی تحویل فرمود و تخت مملکت را از شکوه جوانی و جهانبانی خود مهمل و معطل گذاشته بود...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۸؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۰). سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم در سال ۶۴۴ ه.ق و پس از ده سال پادشاهی، دار فانی را وداع گفت.^{۱۱} از این زمان به بعد روند ترقی و قدرت گیری صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی رشدی دو چندان یافت. روندی که اگرچه مدت زمان زیادی دوام نیاورد ولی اوج اقتدار صاحب شمس‌الدین را به همراه داشت.

به این ترتیب نایب شمس‌الدین در سال ۶۴۲ ه.ق توانست به مقام وزارت دولت سلجوقیان روم دست یابد و با عنوان جدید صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی، مراحل ترقی خود در دربار این دولت را طی کند. وی در همان آغاز دوران وزارت، آنچنان مقام و منزلتی پیدا کرده بود که تا به آن زمان هیچ یک از وزرای پیش از وی حتی مهذب‌الدین علی دیلمی به چنین جایگاه و پایگاهی دست نیافته بودند. در تأیید این سخن باید چنین گفت که اولاً وی تنها وزیری بود که علاوه بر وزارت دولت سلجوقیان روم، امارت و سرلشکری شهر قیرشهر را نیز عهده‌دار شد و ثانیاً از همان آغاز وزارت چنان مورد قبول سلطان واقع گردید که به قول نویسنده کتاب الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه «سلطان غیاث‌الدین کیخسرو» تیغ زرین نیام، جهت قطع احکام و فصل دعاوی کافه ایام در کف کفایت صاحب نهاد و حل و عقد، نصب و عزل، امر و نهی و قبض و بسط کافه امور مملکت [...] بدو بازگذاشت و فرمود که هر که از امرا و کبرا و اماجد و اعظام ملک از دایره‌ی حکم و خط مطاوعت مثال صاحب، تعدی نماید بدین شمشیر، بی بیم به دو نیمه کند...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۴؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۹) در اصل، امر صاحب شمس‌الدین امر سلطان غیاث‌الدین بود و هر کس از فرمان وی سرپیچی می‌کرد صاحب می‌توانست بدون دریافت اذن سلطان، او را مجازات کند.

اولین اقدام اساسی صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی پس از رسیدن به مقام وزارت، لشکرکشی به شهر طرسوس - یکی از شهرهای مهم تحت فرمان ارمنی‌ها - بود. درباره این لشکرکشی باید چنین گفت که چون ارمنی‌ها به هنگام شکست سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم در نبرد کوسه داغ، دلیر شده و مشکلاتی را برای مسلمانان قلمرو سلجوقیان روم و حتی خاندان

سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم «سه پسر برجای نهاد: عزالدین [کیکاووس] که مادرش رومی بود و دختر کشیش، رکن الدین [قلیچ ارسلان] که نیز مادرش رومی بود و علاءالدین [کی قباد] که مادرش گرجی بود» (العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۳). سه پسر به نام های عزالدین کیکاووس، رکن الدین قلیچ ارسلان و علاءالدین کی قباد داشت. اولین اقدام اساسی صاحب شمس الدین محمد اصفهانی بعد از مرگ سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم، انتخاب یکی از فرزندان وی به سلطنت بود. در توضیح این امر باید چنین گفت که صاحب شمس الدین محمد پس از تشکیل مجمعی از بزرگان کشوری همچون جلال الدین قراطی، خاص اغز، اسدالدین روزبه و فخرالدین ابوبکر بر آن شد تا بزرگ-ترین فرزند سلطان متوفی یعنی عزالدین کیکاووس را به سلطنت بنشانند. سرانجام نیز چنین شد و «صاحب شمس الدین و خاص اغز، یمین و یسار سلطان [عزالدین کیکاووس] را گرفته بر سریر فرماندهی نشاندند...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۴۹؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۱). با به سلطنت رسیدن عزالدین کیکاووس دوم، جایگاه صاحب شمس الدین محمد اصفهانی در منصب وزارت محکم تر شد و سایر بزرگان نیز بر مناصب کشوری و لشکری تکیه زدند. به این ترتیب که منصب نیابت (نائب) سلطان به جلال الدین قراطی رسید؛ شمس الدین اغز، منصب ملک الامرای یافت؛ مقام های اتابکی و پروانگی نیز به ترتیب به اسدالدین روزبه و فخرالدین ابوبکر عطار رسید. اما این روابط دوستانه چندی نپایید چرا که آتش حسادت میان آنان زبانه کشیده و آن ها را به جان هم انداخت. فخرالدین ابوبکر عطار پروانه و نصرت امیرداد دو نفری بودند که بیش از همه به این درگیری ها دامن می زدند. این دو نفر - که حسادت شدیدی نسبت به جایگاه شمس الدین خاص اغز (امیرالامرا) و اسدالدین روزبه (اتابک) در نزد مردم

و شخص وزیر صاحب شمس الدین اصفهانی داشتند - بر آن شدند تا با بدگویی و سعایت از آنان در نزد صاحب شمس الدین اصفهانی، موجبات کدورت و نفرت میان آنان را فراهم سازند. سرانجام نیز در این امر موفق بودند چرا که «به مرور ایام کار به جایی رسید که طبع الوف صاحب [شمس الدین اصفهانی] را از حضور ایشان نفوری ظاهر شد و از وجود ایشان متبرّم و از مجالست و مقاولت، خایف و متوهم گشت...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۵۱؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۲). صاحب که اوضاع را چنین دید و از شدت درگیری ها باخبر بود تصمیم بر آن گرفت که پایتخت و سلطان جدید را رها کرده، به خدمت یکی از فرزندان سلطان متوفی یعنی رکن الدین قلیچ ارسلان برود اما نصرت امیرداد و فخرالدین ابوبکر پروانه با حضور در خانه صاحب، وی را از انجام این کار بر حذر داشته، بیان داشتند بدون حضور صاحب، امور وزارت معطل خواهد ماند و اوضاع دربار سلجوقیان روم دچار اغتشاش خواهد شد. آنان دوباره بدگویی از خاص اغز و اسدالدین روزبه را آغاز کرده و بالاخره رضایت صاحب شمس الدین، مبنی بر دستگیری و تبعید این دو نفر را جلب نمودند. نصرت امیرداد و ابوبکر عطار پروانه گفتند: «ما ایشان را به عیادت [صاحب شمس الدین] دعوت نمایم و در خلوت مقید گردانیم و هر جا که صاحب فرماید فرستیم. صاحب شمس الدین بر آن جمله رضا داد» (ابن بی بی، بی تا: ۵۵۳؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۳). اما این دو پس از دعوت خاص اغز و اسدالدین روزبه به منزل صاحب شمس الدین، بر خلاف قولی که به صاحب داده بودند «خون آن دو بزرگ فرزانه را ریختند، سرها از تن جدا کرده و از کوشک چوبین ... در آویختند» (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۵۰؛ ابن بی بی، بی تا: ۵۵۵؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۵-۲۵۴).

به این ترتیب در همان آغاز سلطنت سلطان عزالدین

با استقلال کامل در دربار سلجوقیان روم یکه تازی می- کرد. اقتدار وی تا به حدی رسید که با مادر سلطان عزالدین کیکاووس دوم ازدواج کرد (ابن بی بی، بی تا: ۵۶۵؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۶۰). ازدواج شمس‌الدین محمد اصفهانی با مادر سلطان عزالدین کیکاووس دوم، موجبات نگرانی امرایی همچون شرف‌الدین محمود ارزنجانی را فراهم ساخت چرا که آنان از قدرت گیری روزافزون صاحب در هراس بودند (العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۴). اگرچه شرف‌الدین محمود ارزنجانی، صاحب شمس‌الدین را در دستگیری امیرداد و پروانه یاری کرده بود اما حال از ازدواج صاحب شمس‌الدین با مادر سلطان، خشمگین شده و مخالفت با وی را آغاز کرد. وی با ترک قونیه به نیکسار رفته، با فراهم ساختن سپاهی قصد رویارویی با صاحب شمس‌الدین را داشت. صاحب شمس‌الدین نیز لشکری را تحت فرماندهی شمس‌الدین یوتاش به جنگ شرف‌الدین ارزنجانی فرستاد. جنگ میان نیروهای شرف‌الدین ارزنجانی و شمس‌الدین یوتاش در یکی از ولایت‌های نیکسار با نام خروقی رخ داد و طی آن شرف‌الدین ارزنجانی شکست خورده، متواری شد. وی در قلعه‌ای به نام قلعه کماخ، متحصن شد. نیروهای یوتاش قلعه را محاصره کردند. شرف‌الدین محمود ارزنجانی که چاره‌ای جز تسلیم شدن نداشت «پیام فرستاد و زنهار خواست که ایشان واسطه شوند و جان او را از خدمت صاحب، امان طلبند تا از قلعه فرو آید و راه عجز و مسکنت و عبودیت پیش گیرد...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۶۷؛ ابن بی بی، ۱۳۷۷: ۲۶۱). شمس‌الدین یوتاش در این باره نامه‌ای به صاحب شمس‌الدین نوشته و وی را در جریان امور قرار داد. صاحب شمس‌الدین، امان نامه‌ای برای شمس‌الدین ارزنجانی فرستاد. شرف‌الدین پس از دریافت امان نامه از قلعه فرو آمد و با نیروهای شمس‌الدین یوتاش همراه شد اما در بین راه

کیکاووس دوم، دربار این سلطان جوان و تازه به قدرت رسیده مکانی برای نزاع‌های شخصی بزرگان کشوری و لشکری و تصفیه‌های خونین آنان گردید. اگرچه نویسنده کتاب الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه- که خود از نزدیک شاهد این وقایع بوده است- سعی بر آن دارد تا صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی را در جریان قتل خاص اغز و اسدالدین روزبه، بی گناه جلوه دهد و تمامی گناهان را به گردن نصرت امیرداد و ابوبکر عطار پروانه بیندازد اما بی شک همراه شدن صاحب شمس‌الدین اصفهانی با آنان در این واقعه و تصفیه حساب‌های خونین دیگری که پس از این رخ داد و صاحب نقشی پررنگ در آنان داشت، نشان از قدرت طلبی‌های روزافزون وی دارد.

پس از قتل خاص اغز و اسدالدین روزبه اتابک، حال قدرت اصلی دربار در دست سه تن از درباریان یعنی صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیر، نصرت امیرداد و فخرالدین ابوبکر عطار پروانه بود. اما صاحب شمس‌الدین که «همیشه از غدر و مکر ایشان در قونیه هراسان بود و احتیاط و احتیاط می‌کرد» (ابن بی بی، بی تا: ۵۵۸؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۵۶)، بر آن شد تا با از میان برداشتن این دو رقیب قدرتمند بتواند به استقلال کامل، عمل کرده و کلیه امور دربار را به دست گیرد. از همین رو پس از مشورت با دبیر دربار شمس‌الدین باباطغرائی، بر آن شد با دعوت از سرلشکر ارزنجان، شرف‌الدین محمود ارزنجانی، موضوع را با وی در میان نهاده و از قدرت او برای دستگیر ساختن نصرت امیرداد و ابوبکر پروانه کمک بگیری. سرانجام نیز به این تصمیم جامه عمل پوشانید و با کمک شرف‌الدین محمود ارزنجانی توانست امیر داد و پروانه را دستگیر کرده و زندانی سازد. (ابن بی بی، بی تا: ۵۶۴-۵۵۷؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۶۰-۲۵۶). با زندانی شدن این دو حریف قدرتمند، صاحب شمس‌الدین اصفهانی

خدمت قآن رود. عزالدین عذر می‌آورد که پادشاهان یونان و ارمن که در همسایگی روم هستند با او دشمنی دارند و اگر از مستقر خویش جدا افتد، آنان کشور او بستانند. سپس رسولان [مغول] را با هدایا و بذل اموال، راضی می‌گردانید و هر وقت به وقت دیگر موکول می‌گردانید» (العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۴؛ بیانی، ۱۳۷۵: ۳/۸۵۷).

سرانجام نیز عزالدین کیکاوس دوم، پس از مشورت با صاحب شمس الدین اصفهانی برادر کوچکتر خود رکن الدین قلیچ ارسلان را به همراه تنی چند از بزرگان کشوری و لشکری به دربار مغول فرستاد. همزمان با ورود رکن الدین قلیچ ارسلان به مغولستان، مجلس قوریلتهای گیوک خان برپا شده و حکام سرزمین‌های مختلف جهت تبریک جانشینی وی حاضر شده بودند.

«پادشاه‌زادگان هر یک با خیل و خدم و لشکر و حشم خود در رسیدند. چشم آدمی‌زادگان از ترتیب ایشان خیره بود... و امرای سرور که تعلق به هر جانی داشتند در خدمت پادشاه زادگان بیامدند، ... از روم سلطان رکن الدین ... از گرجستان، داود و از حلب برادر صاحب حلب و ... و این جماعت هر یک با چندان حمل که لایق چنان حضرتی باشد بیامدند...» (جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۲۰۵-۲۰۴) قرار بود رکن الدین قلیچ ارسلان، طی این سفر پیام برادرش سلطان عزالدین کیکاوس دوم را برای خان مغول آورده، اظهار اطاعت سلجوقیان روم از مغولان را بیان دارد. حال این پرسش‌ها پیش می‌آید که هم زمان با ورود رکن الدین قلیچ ارسلان، چه کسی خان مغولان بود؟ و چه عکس‌العملی نسبت به رکن الدین نشان داد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت که اکتای قآن (پسر سوم چنگیزخان) که توسط پدر به جانشینی انتخاب شده بود، در قوریلتهای سال ۶۲۶ه.ق بر تخت مغولان تکیه زد و پس از ۱۳ سال در سال ۶۳۹ه.ق وفات یافت. پس از وی بیش از ۴ سال طول کشید تا یکی از فرزندانش

پیکی از طرف صاحب شمس الدین «بدیشان پیوست که سر شرف الدین را از تن جدا کنند و بدین جانب فرستند ... امرا او را به اولاق^{۱۲} تسلیم کردند تا شهید گردانید و سرش را از تن جدا کرده در توپره نهاد...» (ابن بی‌بی، بی‌تا: ۵۴۸؛ ابن بی‌بی، ۱۳۵۰: ۲۶۲). بدین ترتیب صاحب شمس الدین پس از قتل بزرگان کشوری و لشکری و ازدواج با مادر سلطان جوان، با استقلال کامل به امور دربار سلجوقیان روم رسیدگی می‌کرد و این روند نزدیک به دو سال یعنی از ۶۴۴ تا ۶۴۶ ه.ق - که صاحب به قتل رسید - به طول انجامید. در این مدت، صاحب با درایت کامل هم به امور سیاسی مملکت نظارت داشت و هم به اوضاع فرهنگی رسیدگی می‌کرد.

در توضیح چگونگی قتل صاحب شمس الدین محمد اصفهانی باید گفت که وی تا حدود دو سال با استقلال کامل بر قلمرو و دربار سلجوقیان روم نظارت داشت اما در این سال «خبر رسید که در طرف اوج [شهری در حوالی دریای سیاه]، ترکی احمد نام، خروج کرده است و به پسری سلطان علاءالدین انتساب می‌نماید» (ابن بی‌بی، بی‌تا: ۵۸۴-۵۸۳؛ ابن بی‌بی، ۱۳۵۰: ۲۶۴).

صاحب شمس الدین بی‌گدار به آب زده و اکثر نیروهای نظامی خود و سرداران جنگی را برای دفع این خارجی فرستاد به طوری که «سرای او از حامی و حارس خالی ماند.» (ابن بی‌بی، بی‌تا: ۵۸۴. ابن بی‌بی: ۱۳۵۰: ۲۶۴) همزمان با این جریان، یکی دیگر از فرزندان سلطان متوفی، با نام ملک رکن الدین قلیچ سلجوقی به دربار خان مغول سفر کرده بود- از سفر بازگشته وارد قلمرو سلجوقیان روم شد. در توضیح این امر باید چنین گفت که «در سال ۶۴۳ رسولان مغول به آمد و شد [به دربار سلجوقیان روم] پرداختند تا سلطان عزالدین کیکاوس [دوم] خود به تن خویش به

مقابله با مخالفان را نخواهد داشت لذا از سر اضطرار، راهی سرای سلطنت شد. در آنجا شبانه «صاحب شمس الدین را از قلعه به خانه‌ی انباردار بردند. در راه از امیرداد پرسید که ما کجا می‌رویم؟ جواب داد به آنجا که صاحب، دیگران را فرستادند و فیما بعد ما را خواهند برد» (ابن بی بی، بی تا: ۵۸۶؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۶۵). صاحب شمس-الدین می‌دانست که به زودی به قتل خواهد رسید و این چند روز باقی مانده فرصت خوبی بود تا به گذشته خود و به اشتباهاتش بیندیشد. او سختی‌های زیادی را برای رسیدن به مقام وزارت پشت سر نهاده و پس از سفر از ایران به دیار روم، توانسته بود با دشواری‌های فراوان وارد دربار سلجوقیان روم شود. در دربار سلجوقیان روم، او در زمان سلطان عزالدین کیکاووس اول تا زمان سلطان عزالدین کیکاووس دوم توانست با درایت و کاردانی خویش از مقام اشراف مطبخ (ناظر آشپزخانه سلطانی) به مقام وزارت نائل آید. وی در این مسیر مشاغل دیگری همچون طغرای (ریاست دیوان انشاء)، سرداری لشکر و نائبی سلطان را نیز تجربه کرد. این ترقی وی که حاصل درایت و کاردانی‌اش بود قابل تحسین است اما وی نیز همچون اکثر بزرگان درباری دوره‌های مختلف تاریخ، برای حفظ قدرت و اقتدار خویش وارد نزاع‌های کشنده و تصفیه‌های خونین درباری شد. این امر به ویژه در دو سال آخر حیات صاحب شمس‌الدین، روندی سریع به خود گرفت. به این ترتیب که وی پس از رسیدن به وزارت سلطان عزالدین کیکاووس دوم، و برای حفظ اقتدار و استقلال خود، بسیاری از رقبای او را از سر راه برداشت ولی حال نوبت به خود او رسیده بود و باید به همان جایی می‌رفت که دیگران را فرستاده بود. او که خود از جاه طلبی‌های دو سال اخیرش مطلع بود، در تنهایی زندان به مرور گذشته می‌پرداخت در ابیاتی که از او باقی مانده است خود را به خاطر بدی‌ها و قدرت طلبی‌هایش ملامت می‌کند. ابیاتی که اگرچه آوردن همه آن‌ها از

با نام گیوک به طور رسمی بر تخت مغولان تکیه زند. این واقعه در سال ۶۴۴ ه. ق اتفاق افتاد یعنی همزمان با ورود رکن الدین قلیچ ارسلان به سرزمین مغولستان (بیانی، ۱۳۷۹: ۷۰؛ بویل، ۱۳۸۱: ۳۱۹)

رکن الدین قلیچ ارسلان که در این زمان به پایتخت مغولان رسیده بود در این قوریلتای شرکت کرد و انتخاب گیوک به قآئی را تبریک گفت (جوینی، ۱۳۸۲: ۲۰۵/۱). طی این دیدار اولاً رکن الدین قلیچ ارسلان و همراهانش بر آن شدند تا از موقعیت استفاده کرده و از خان جدید بخواهند فرمان سلطنت سرزمین روم را به نام رکن الدین، صادر کرده و ثانیاً خان جدید که از نیامدن شخص سلطان (عزالدین کیکاووس دوم) رنجیده خاطر شده بود، این کار وی را نشانه سرکشی و عدم تبعیت از مغولان دانست. لذا حکم سلطنت سرزمین آناتولی را به نام شاهزاده‌ی حاضر یعنی رکن الدین قلیچ ارسلان صادر کرد وی و سایر بزرگان همراهش را با دو هزار سرباز مغولی به سمت سرزمین آناتولی روانه ساخت (العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۵).

همراهان رکن الدین قلیچ ارسلان به همین اکتفا نکردند و به علت دشمنی که میان آنها با صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی بود، هر طور شده از خان جدید مغول، یرلیغی مبتنی بر عزل و دستگیری صاحب شمس‌الدین دریافت داشتند (ابن بی بی، بی تا: ۵۸۴؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۶۴). بزرگانی همچون "صارم‌الدین الپسارو خازن" و "فخرالدین سیواستوس" (غلام مادر سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم) این یرلیغ را آوردند. اگرچه صاحب شمس‌الدین اصفهانی بلافاصله برای مقابله با آنان لباسی را که صاین‌خان (باتوخان) به وی هدیه داده بود پوشید و چند غلامی را که برایش باقی مانده بود بر در و دیوار گماشت و با این کار می‌خواست به مخالفان خود و مغولان همراه آنها بفهماند که هنوز قدرت در دست اوست و از طرف شاخه‌ای از مغولان (اردوی زرین) حمایت می‌شود اما خودش خوب می‌دانست که توان

حوصله این مقال بیرون است اما بیان چند بیتی از او نیز خالی از لطف نیست:

در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون

سیاره از این گونه توانند خطر کرد

لکن چو قضا آمد و برگشت سعادت

آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد

هر تیر که از قبضه تقدیر برون شد

کی شاید از آن تیر به تدبیر حذر کرد

هان ای دل سرگشته چه نالی تو ز گردون

تا چند زنی طعنه این شمس و قمر کرد

این غفلت تو بود، بدی‌های فراوان

کز حد چو بگذشت گنه در تو اثر کرد

صاحب شمس الدین اصفهانی چند روزی را در زندان

بسر برد و قبل از اینکه سر از تنش جدا کنند ابتدا وی

را در اختیار خویشاوندان کسانی که وی در قتل آنان

دست داشت قرار دادند و پس از سه روز شکنجه

سخت توسط آن‌ها، سر وی را از تن جدا ساخته، به

سیواس نزد سلطان رکن الدین قلیچ ارسلان فرستادند

«... آنکه خویشان مقتایل چون شمس الدین خاص اُغز،

اسدالدین روزبه جامه‌دار و مبارزالدین بیرم و دیگر امرا

را اجازت دادند تا سه روز از بامداد تا وقت نماز عصر،

نفس شریف او را که جهان الطاف معانی بود رنجه

داشتند تا هرچه در حکم تملک و تصرف خود دید

جمله را به قهر در قلم آورد ... روز چهارم سر نازنین

او را که مستودع سر و لطایف سبحانی بود، از بدن

مفارقت دادند و روح مطهرش با ساکنان قدس اتصال

یافت...» (ابن بی بی، بی تا: ۵۸۷؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰:

۲۶۷). با قتل شمس الدین محمد اصفهانی در سال ۶۲۶

ه.ق نزاع میان حامیان سلطنت عزالدین کیکاووس دوم

و طرفداران سلطنت رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم بالا گرفت. این درگیرهای مداوم، سلجوقیان روم را بسیار ضعیف کرده مثل عروسک‌های خیمه شب بازی در خدمت مغولان قرار داده بود.

به دستور خان مغول یک روز این سلطان می شد و روز بعد آن دیگری بر تخت جلوس می کرد. روز سوم نیز هر سه برادر را با هم بر تخت سلطنت می نشانادند. تنها فردی که به قتل صاحب شمس الدین اعتراض کرد و ایلچسانی را جهت انجام این کار به قلمرو سلجوقیان روم فرستاد، صاین خان (باتوخان) مغول بود که او نیز پس از سفر شمس الدین طغرای (شخصی که مدتی پس از قتل صاحب شمس الدین اصفهانی، مقام طغرای و سپس منصب وزارت یافت) به دشت قبچاق و تقدیم هدایای سلطان عزالدین کیکاووس دوم و آوردن پاسخ‌هایی در توجیه قتل شمس الدین اصفهانی، آرام شد: «[سلطان عزالدین کیکاووس دوم] شمس الدین طغرای را که بزرگ سخن سرا و شیرین گفتار بود به جهت دفع اعتراضات و جواب سؤالات، با اموال فراوان به خدمت صاین خان، مندوب گردانید» (ابن بی بی، بی تا: ۵۹۶، ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۷۰).

۴- نقش صاحب شمس الدین محمد اصفهانی در

اوضاع فرهنگی سلجوقیان روم

تا به اینجا روند قدرت‌گیری صاحب شمس الدین محمد اصفهانی و مناصب سیاسی وی از آغاز ورود به دربار سلجوقیان روم (حدود سال ۶۱۶ ه.ق) تا قتل وی در سال ۶۴۶ ه.ق بیان گردید اما ترقی صاحب شمس الدین فقط در بعد سیاسی نبود بلکه یکی دیگر از ابعاد شخصیتی صاحب، بُعد فرهنگی حیات وی بود. در توضیح این مطلب باید چنین گفت که صاحب شمس الدین، طی سه دهه حضور در دربار سلجوقیان روم،

نقشی چشمگیر در ارتقای فرهنگی این دولت داشت. وی علاوه بر اینکه چندین سال منصب منشی خاص سلاطین سلجوقی روم را عهده دار بود، حداقل به مدت ۱۰ سال نیز بر منصب نیابت سلطان و ۴ سال نیز به عنوان وزیر دربار سلجوقیان روم از قدرتی روزافزون برخوردار بود. حضور وی در این مشاغل کلیدی از یکسو و علاقه وافری که این شخص به مسائل فرهنگی همچون: ۱- حمایت از زبان پارسی و شاعران و ادبای پارسی گوی ۲- احترام به عرفان ایرانی و حمایت از عرفا و اهل سلوک ایرانی حاضر در قلمرو سلجوقیان روم ۳- ساخت مدارس، مساجد، خانقاه ها و ... از سوی دیگر، سبب گردید تا طی دوران سی ساله حضور خود در دربار سلجوقیان روم بتواند بستری مناسب جهت رشد فرهنگ، ادب و عرفان این سرزمین فراهم نماید. با تأملی دقیق در منابع مختلف تاریخی و ادبی همچون مناقب‌العارفین، ولدنامه، معارف ترمذی، نفحات الانس، رساله فریدون سپهسالار، مثنوی معنوی و ... - که از سلجوقیان روم و مشاهیر حاضر در قلمرو آنان سخن به میان آورده اند- می‌توان برای هر یک از این موارد شاهدی قاطع و روشن آورد.

نخست آنکه صاحب شمس‌الدین اصفهانی، نه تنها در دوران ریاست بر دارالانشاء سلجوقیان روم بلکه در دورانی که مناصبی همچون نیابت و وزارت سلاطین این دولت را عهده دار بود در فن انشاء مراسلات دیوانی و انواع فضائل، سرآمد اقران بود و به گفته ابن بی بی، «... تاج الدین تبریزی را طلب داشتی و همه روز با وی در انواع علوم بحث‌ها فرمودی و نزد خواجه ولی الدین علی خطاط تبریزی - که در خطاطی عطار وقت و نادره عهد بود به یادگیری خط، اشتغال داشت.» (ابن بی بی، بی تا: ۵۷۳؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۶۳؛ فروزانفر، ۱۳۳۳: ۱۹۱) در کتاب ابن بی بی دو نمونه از نامه ها و مراسلات صاحب آورده شده است

که یکی همان فتح نامه خطاب به سلطان کی قباد اول است و دیگری نامه ای است به شخصی با نام جلال‌الدین ورکانی، قاضی شهر آماسیه. با مطالعه دقیق این نامه ها می‌توان دریافت که هر چند تکلف بیش از حد آنها از سلاست و فصاحتشان کاسته است اما نشان از تسلط کامل و چشمگیر نگارنده در فن انشاء دارد. صاحب شمس‌الدین علاوه بر تسلط کامل در فن انشاء و نامه نگاری، در شعر و شاعری نیز «از اکابر کتاب و شعراء دولت سلجوقی روم به شمار می‌رود.» (فروزانفر، ۱۳۳۳: ۱۹۰) در کتاب الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه، دو قصیده از صاحب شمس‌الدین محمد، نقل شده که با تأمل در آنها می‌توان به قدرت بیان و لطافت طبع صاحب پی برد. یکی قصیده ای است با مطلع:

«کشید رایت دولت بدین دیار انگور

فکند سایه همت، همای وار انگور»

(ابن بی بی، بی تا: ۵۸۰-۵۷۹)

و دیگری قصیده ای با این مطلع:

«چون مهر ز یک نیمه خرچنگ، گذر کرد

جرمش سوی بهرام به تربیع، نظر کرد.»

(ابن بی بی، بی تا: ۵۸۷-۵۸۶)

صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی به عربی نیز شعر نیکو می‌سرود و نویسنده کتاب الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه یک قطعه از اشعار بسیار فصیح وی را در کتاب خویش آورده است. قطعه ای که با این بیت آغاز می‌شود:

«یا حاکا سمحاجلت فضایله

عن ان یمیل إلی زور و بهتان»

(ابن بی بی، بی تا: ۵۷۹)

یکی دیگر از شاخصه‌های بُعد فرهنگی حیات صاحب شمس‌الدین اصفهانی، حمایت وی از عرفان اصیل ایرانی و عرفایی همچون مولانا جلال‌الدین محمد

بلخی و به ویژه برهان الدین محقق ترمذی است. چگونگی و علل هجرت مولانا به همراه پدرش بهاءالدین ولد از بلخ به قونیه (پایتخت سلجوقه روم) و همچنین سفر برهان الدین محقق ترمذی^{۱۳} به این دیار در منابع مختلف و با تعبیر و دیدگاه‌هایی متفاوت بیان گردیده و در این مقال، مجال پرداختن به این مهم نیست اما راجع به نوع برخورد صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی با این عرفای گرانسنگ باید گفت که این شخصیت کاردان حداقل با دو تن از عرفای ایرانی حاضر در قلمرو سلجوقیان روم یعنی مولانا جلال الدین محمد بلخی و برهان الدین محقق ترمذی، رابطه‌ای بسیار نزدیک داشت و نه تنها مقدمات آرامش و آسایش این عرفا و مریدانشان را فراهم می‌آورد بلکه خود نیز همچون یک مرید، با شور و شوق در جلسات آنان حاضر شده و از کلاس درس و بحث این عرفا نهایت استفاده را می‌کرد. با تأمل در منابعی که از دولت سلجوقیان روم، سرزمین آناتولی و یا وضعیت عرفان در این سرزمین سخن به میان آورده اند می‌توان دریافت که سلطان العلماء بهاءالدین ولد، پدر مولانا، در حدود سال ۶۲۶ه.ق وارد قونیه پایتخت سلجوقیان روم گردید و به گفته نوه اش، سلطان ولد، دو سال بعد یعنی در چاشتگاه جمعه ۱۸ ربیع الآخر سال ۶۲۸ه.ق دار فانی را وداع گفت (سلطان ولد، ۱۳۱۶: ۱۹۳-۱۹۲؛ فروزانفر، ۱۳۳۳: ۳۱-۳۲؛ فریدون بن سپهسالار، ۱۳۲۵: ۳۶۰). پس از مرگ وی پسرش جلال الدین محمد که - نزدیک به ۲۵ سال داشت - به جای پدر نشست. هنوز یکسال از این جریان نگذشته بود که سید برهان الدین ترمذی - که پیش از هجرت بهاءالدین ولد، از بلخ مدتها مرید این عارف بزرگ و همچنین لالای (= مربی و سرپرست) جلال الدین محمد، پسر وی بود - جهت دیدار با مراد خود راهی سفر گردید و سرانجام وارد قونیه شد؛ اما به هنگام ورود به پایتخت سلجوقیان

روم از مرگ بهاءالدین اطلاع یافت (فروزانفر، ۱۳۳۳: ۳۵). اگرچه مرگ مراد، تأثیر شدیدی بر سید برهان‌الدین ترمذی داشت و موجبات حزن و اندوه سید را فراهم ساخت اما وی بر آن شد تا بار دیگر تعلیم مولانا را از سر گرفته و رسالت خود را به انجام رساند. سید برهان‌الدین، توقف در مرتبه ای را که جلال الدین محمد در آن بود، برای شاگرد مستعد خویش نوعی سقوط و تنزل می‌دید. از طرفی حضور سید در قونیه برای مولانای جوان نیز بازگشت به یک بهشت گمشده بود (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۸۰). سرانجام سید بر آن شد تا با فرستادن مولانا به سفر، مقدمات تعالی وی در مراتب سلوک را فراهم آورد. از همین رو در حدود سال ۶۳۰ه.ق مقدمات سفر مولانا به منطقه شام (شهرهای حلب و دمشق) را فراهم ساخته و به قولی خود نیز تا شهر قیصریه وی را همراهی کرد و پس از عزیمت مولانا از قیصریه، سید در این شهر رحل اقامت افکند.^{۱۴} (افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۱) مولانا مدت ۷ سال در منطقه شام ماند و در این مدت اگرچه سید در قیصریه ساکن بود ولی مدام به خانواده مولانا در قونیه سر می‌زد و حوائج آنان را رفع می‌نمود (تدین، ۱۳۸۵: ۵۴).

حضور سید برهان‌الدین در قیصریه همزمان با ولایت شمس‌الدین محمد اصفهانی بر این شهر بود. شمس‌الدین محمد - که از جانب سلطان سلجوقی روم، بر قیصریه حکومت می‌کرد - مقدم سید را گرامی داشته و بلافاصله با ساخت خانقاهی برای وی مقدمات مجلس وعظ سید را فراهم ساخت: «گویند در آن زمان، دستور اعظم، شمس‌الدین اصفهانی، طیب‌الله‌شراه، حاکم شهر بود و به حضرت سید، ارادت آورده و بندگی‌ها می‌کرد...» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۰) افلاکی در بخش دیگری از کتاب مناقب العارفین نیز از ورود سید برهان‌الدین به شهر قیصریه سخن به میان می‌آورد و بر آن است که

تبرک و یادگاری به شمس‌الدین بخشید. (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۹-۶۸؛ سپهسالار، ۱۳۲۵: ۱۷۱-۱۷۰) در دوران هشت ساله پس از وفات سید برهان‌الدین (سال ۶۳۸ ه.ق) تا قتل صاحب شمس‌الدین اصفهانی (در سال ۶۴۶ ه.ق) رابطه‌ای بسیار دوستانه میان صاحب و مولانا به وجود آمد و «... صاحب شمس‌الدین اصفهانی - که از مریدان برهان‌الدین محقق و از وزیران توانا و مقتدر عهد مولانا بود - نسبت بدان استاد حقیقت‌شناس خضوع و بندگی تمام داشت...» (فروزانفر، ۱۳۳۳: ۱۳۷) این دوستی متقابل به ویژه در دوران وزارت صاحب شمس‌الدین (از ۶۴۲ تا ۶۴۶ ه.ق) و حضور وی در قونیه، دو چندان گردید. چراکه صاحب مدام به حضور مولانا شرفیاب می‌شد و از مجالس درس و وعظ وی بهره می‌برد. این روند تا به حدی ادامه می‌یابد که حتی به گفته افلاکی، سلطان عزالدین کیکاوس دوم «... اتفاقاً روزی به صاحب شمس‌الدین اصفهانی که وزیر او بود اعتراض نمود که دم به دم به خدمت مولانا چرا تردد می‌کنی... از آن بزرگ چه دیده‌ای که در مشایخ زمان نیست؟» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۰۹-۷۰۶) افلاکی در ادامه از صفات و کراماتی که صاحب اصفهانی در وصف مولانا برای سلطان عزالدین گفته سخن به میان می‌آورد و سرانجام نیز از ارادت پیدا کردن و مرید شدن سلطان به حضرت مولانا می‌گوید. اگرچه افلاکی عادت دارد در کتاب خود از غلو و مبالغه بسیار استفاده کند ولی در ارادت شمس‌الدین اصفهانی به عرفایی همچون برهان‌الدین ترمذی و مولانا جلال‌الدین بلخی و دوستی متقابلی که میان وی با این عرفا وجود داشته هیچ شکی نیست.

نتیجه

آنچه در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار گرفت، سیر

«... [حضرت مولانا] نوبت اول به همراه سید از قونیه سفر کرده در قیصریه [سید] پیش صاحب اصفهانی بماند؛ چون حضرت مولانا بازگشت در ملازم او باز به قونیه بیامد» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۱). افلاکی چندین حکایت در چگونگی روابط میان شمس‌الدین محمد اصفهانی و سید برهان‌الدین ترمذی آورده و اگرچه در بیان این حکایات بعضاً در زمان وقوع حوادث تاریخی دچار اشتباه شده اما آنچه که از گفته‌های وی برداشت می‌گردد این است که شمس‌الدین اصفهانی، در مدت حضور خود در شهر قیصریه، مقام برهان‌الدین ترمذی را گرامی داشته و جهت آرامش وی نهایت کوشش خود را بکار گرفته است (نک: افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۱ - ۷۱-۶۴-۶۲-۶۰). وی حتی همچون مریدی پرشور در درس و بحث سید حاضر می‌شده و این را نه فقط از گفته‌های افلاکی بلکه از لابه‌لای نوشته‌های دو منبع اصلی این دوره یعنی کتاب معارف سید برهان‌الدین ترمذی و رساله فریدون بن احمد سپهسالار نیز می‌توان دریافت. در کتاب معارف، روایتی از حضور شمس‌الدین محمد اصفهانی در مجلس درس سید برهان‌الدین آورده شده که حتی شمس‌الدین با سید به بحث می‌پرداخته است (معارف، ۱۳۷۷: ۳۸). تا اینکه سرانجام سید برهان‌الدین در سال ۶۳۸ ه.ق در قیصریه وفات یافت و شمس‌الدین محمد مراسم تشییع این عارف بزرگ را با نهایت احترام و شکوه برگزار نمود و به قول افلاکی، چندین مرتبه بر مزار وی قبه و بارگاه ساخت.^{۱۵} شمس‌الدین محمد، نامه‌ای نیز به مولانا نوشته و وی را از فوت سید، باخبر ساخت. مولانا نیز بلافاصله با جمعی از یاران راهی قیصریه گردید. در این شهر شمس‌الدین، مقدمش را گرامی داشت و تمامی کتاب‌ها و وسایل سید را به وی عرضه داشت. مولانا نیز برخی را برداشته و بعضی دیگر را به رسم

حیات یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در تاریخ سلسله سلجوقیان روم بود. شخصیتی کاردان که در واقع از طریق مطالعه سیر حیات وی می‌توان دورنمای وسیع اوضاع سیاسی و فرهنگی دولت سلجوقیان روم را مورد واکاوی قرار داد. از مطالعه چگونگی پیشرفت وی در دربار سلجوقیان روم می‌توان دریافت که: ۱- از اوایل قرن هفتم ه.ق و به ویژه از زمان هجوم مغول به سرزمین ایران، قلمرو دولت سلجوقیان روم - که هنوز از سیل بنیان کن مغول مصون مانده بود - محلی برای حضور اقشار مختلف مردمان ایران اعم از ادیب، شاعر، عارف، مستوفی، دبیر و ... گردید. برخی نیز چون شمس‌الدین محمد اصفهانی با ورود به این محیط توانستند مراحل ترقی را به طور تدریجی پیموده و به مناصب مهم و کلیدی دست یابند. ۲- شمس‌الدین محمد پس از رسیدن به دیار روم توانست با دشواری های فراوان وارد دربار سلجوقیان روم شده و از زمان سلطان عزالدین کیکاووس اول تا زمان سلطان عزالدین کیکاووس دوم با درایت و کاردانی خویش از مقام اشراف مطبخ (ناظر آشپزخانه سلطانی) به مقام وزارت نائل آید. وی در این مسیر مشاغل دیگری همچون طغریایی (ریاست دیوان انشاء)، سرداری لشکر و نائبی سلطان را نیز تجربه کرد. ۳- حضور شخصیتی ایرانی و کاردان همچون صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی در مناصب همچون انشای خاص سلاطین سلجوقی روم، نیابت این سلاطین و صد البته مقام وزارت، امور سیاسی دولت سلجوقیان روم را قوت بخشید، به این ترتیب که وی منصب منشی خاص سلطان عزالدین کیکاووس اول را بدست آورد و پس از مرگ این سلطان، نه تنها در بر تخت نشستن سلطان جدید، یعنی سلطان علاءالدین کی قباد اول، نقش داشت بلکه مدت ۱۰ سال نیز منصب انشای خاص این سلطان را عهده‌دار بود و طی این مدت بر مکاتبات و مراسلات میان

دولت سلجوقیان روم و سایر دولت های همجوار نظارت داشت. خدمت سیاسی دیگری که شمس‌الدین محمد به سلجوقیان روم کرد این بود که وی توانست به عنوان یک سردار جنگی، نیروهای سلجوقی را علیه دشمنانی همچون ایوبیان فرماندهی کند. بی شک دو منصب آخر شمس‌الدین محمد، یعنی منصب نیابت سلطان و وزارت، نقش وی را در امور سیاسی دو چندان کرد. ۴- در زمینه فرهنگی نیز صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی به حمایت از زبان پارسی و شاعران و ادبای پارسی گوی حاضر در قلمرو سلجوقیان روم پرداخته و ضمن احترام به عرفان ایرانی، از عرفا و اهل سلوک ایرانی حاضر در قلمرو سلجوقیان روم نیز پشتیبانی می‌کرد. وی در این راستا به ساخت مدارس، مساجد و خانقاه‌ها پرداخت و بر آن بود تا مقدمات آسایش اهل علم، ادب و عرفان را فراهم نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱- پروانه: با تأمل در مناصب اداری دوره های مختلف حکومتی در ایران می‌توان دریافت که در این سرزمین فقط در دوره حاکمیت مغول ها، منصبی به عنوان پروانه وجود داشته که یک منصب جزء اداری بوده و متصدی آن، پروانه‌چی، خوانده می‌شد. این در حالی است که صاحب منصب پروانگی در دولت سلاجقه روم از مشاوران عالی شخص سلطان بوده و اگرچه بسته به میزان قدرت سلطان، جایگاه این فرد دچار تغییر بوده اما در مجموع صاحب این منصب نظارت بر کلیه امور حکومتی را عهده دار بوده است. (Cahen, 1968: 221-221).

۲- نایب (نیابت سلطان): شخص سلطان سلجوقی، همیشه یک جانشین خاص داشت که به درستی معلوم نیست آیا این شخص (نائب السلطنه) همیشه در کنار سلطان بوده یا اینکه فقط در زمان غیبت سلطان یا بیماری وی، این شخص نیابت او را عهده دار بوده است. (Cahen, 1968: 221)

انشا و یا به طور اختصار طغرای می‌گفتند (راوندی، ۱۳۶۳: ۴۲۱؛ کلوزنر، ۱۳۸۱: ۲۸).

۸- درباره سال وفات سلطان عزالدین کیکاووس اول، نظرات متفاوتی در منابع، بیان گردیده است. در دو کتاب الاوامرالعلائیه فی الامور العلائیه و مختصر سلجوقنامه، سال ۶۱۷ به عنوان سال وفات سلطان عزالدین کیکاووس تعیین گردیده است: «... سلطان عزالدین در چهارم شوال سنه ۶۱۷ به خلد برین، نقل کرد» (ابن بی بی، ۱۹۵۷م: ۲۷۳؛ مختصر سلجوقنامه، ۱۳۵۰: ۸۲). این در حالی است که نگارنده ناشناس کتاب «تاریخ آل سلجوق در آناتولی» سال ۶۱۵ ه.ق را سال وفات وی می‌داند و بر آن است که: «[سلطان عزالدین کیکاووس] در خمس عشر و ستمه در قونیه بیمار شد... روز دوشنبه بیست و هفتم رجب از دنیا نقل کرد» (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۴۵-۴۴). دو کتاب «تاریخ مختصر الدول» و «تاریخ بناکتی» نیز به ترتیب از سال های ۶۱۶ و ۶۲۴ ه.ق سخن به میان آورده اند (العبری، ۱۳۷۷: ۳۲۳؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۸۱). اما چون شخص ابن بی بی از همه این مورخان به وقایع نزدیک تر بوده، به نظر می‌رسد همان سال ۶۱۷ ه.ق از تمامی تاریخ ها دقیق تر باشد.

۹- اکثر منابع، زمان وفات سلطان غیاث الدین کی خسرو دوم را سال ۶۴۴ ه.ق می‌دانند و بعضی نیز از این سال ۶۴۳ ه.ق به عنوان سال وفات سلطان غیاث الدین، یاد کرده اند (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۶۹: ۵۰؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۶۵/۲؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۳۵۵؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲/۵۴۰).

۱۰- «[سلطان غیاث الدین کیخسرو] فرمان و منشور وزارت را به حکم آنکه اخبار صاحب مهذب الدین منقطع شده بود و از مال و حال او به سبب بُعد مسافت و توقع آفت، کسی آگاهی نداشت به نام صاحب شمس الدین به توفیق رسیده و با تشریف و اکرام پیش باز فرستادند ... چون منشور در راه به منزل ابرق به مطالع صاحب شمس الدین پیوست، سوار بود فرو آمد و سر بر زمین نهاد و توفیق را بوسه داد و بر فرق سر نهاد و تمام بخواند و گفت که این معنی اگر چه کمال بنده نوازی و غایت چاکر نوازیست لکن در چنین

۳- ظهیرالدین نیشابوری نیز در این باره چنین بیان می‌دارد که: «... سلطان [آلبارسلان] دو حلقه در گوش [قیصر رومانوس] کرد و فرمود که به فراغت و خوشدلی عزیمت ممالک ولایت خود کند. قیصر، قبول کرد و شرط کرد که هر روز یکهزار دینار به خزانه خاص می‌رساند و در سالی به دو نوبت این جزیه می‌فرستد و به گاه احتیاج و استمداد، ده هزار سوار به مدد فرستد و اسیران مسلمانان که به دیار روم مقیداند اطلاق کند...» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۷)

۴- توغل = دور رفتن، تعمق کردن، فرو رفتن در امری. (لغت نامه دهخدا، ۱۳۸۵: ذیل توغل)

۵- به این ترتیب و با دستور آلبارسلان «امیر سلیق، ارزن- الروم و لواحق و مضافات آن یکسر بگرفت و امیر آرتق، ماردین و آمد و منجگرد و ملطیه و خرت پرت و هرچه الی یومنا هذا به آن مضاف و منصوبست و دانشمند، قیصریه و رمید و سیواست و دولو و توقات و نیکسار و آماسیه را تصرف نمود و جاولی، مرعش و هرنوس و امیر منگوجک غازی، ارزنجان و کماخ و کوغونیه و دیگر ولایات را به التیام تصرف گرفت...» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۸-۲۷)

۶- آلبارسلان در خوارزم و در ربیع‌الاول سال ۶۶۵ ه.ق به قتل رسید. «مدت مملکتش دوازده سال بود، بعد از او سلطنت به پسر او سلطان ملکشاه، منتقل شد.» (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۱۸)

۷- طغرا به خطی قوسی می‌گفتند که در بالای نامه ها کشیده می‌شد و در آن نام و القاب سلطان وقت و علامت و نشان او را به شکلی زیبا ترسیم می‌کردند. برخی برآند که طغرا در اصل شکل تیر و کمانی بوده که بوسیله ترکان به عنوان مهر سلطنت استفاده می‌شده است. این خط، در حقیقت، حکم امضا و صحه پادشاه را داشت. در دوران سلجوقیان روم نیز مثل سایر شاخه های سلجوقیان، دیوانی با نام دیوان طغرا و یا انشا وجود داشت که کار اصلی این دیوان، ارسال مکاتبات و خبرهای سلطان سلجوقی به ایالت‌ها و دولت‌ها بود. رئیس دیوان طغرا را صاحب طغرا و

ذکرگویان، و علماء دستار پریشان و مهربان صلازنان، در حظیره مبارکش دفن کردند... صاحب شمس الدین، مالهای فراوان خرج کرده غُرسها ساخت، ختم ها کردند و فرمود: بالای تُربت سید را پوشانیدند... (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۸؛ فریدون بن سپهسالار، ۱۳۲۵: ۱۷۱-۱۷۰).

منابع

منابع فارسی

- آقسرائی، محمود بن محمد (۱۳۶۲) **تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخیار**، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۵۱) **الکامل**، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی، ج ۱۶.
- ابن بی بی المنجمه، حسین بن محمد (بی تا) **الوامرالعلائیه فی الامورالعلائیه**، بی جا: بی نا.
- ----- (۱۹۵۷) **الوامرالعلائیه فی الامورالعلائیه**، آنکارا.
- ----- (۱۳۵۰) **مختصر سلجوقنامه**، چاپ شده در: اخبار سلاجقه روم، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی تهران.
- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن (۱۳۷۷) **مختصر تاریخ الدول**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن واصل (۱۳۸۳) **جمال الدین محمد بن سالم، تاریخ ایوبیان (مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب)**، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۸) **العبر (تاریخ ابن خلدون)**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- افلاکی، شمس الدین احمد (۱۳۶۲) **مناقب العارفین**، به تصحیح تحسین یازجی، تهران: دنیای کتاب.

احوالی که صاحب مهذب الدین سر بر کف دست نهادست و جهت نظام و قوام خاص و عام خود را در ورطه‌ی بلا و ضغطه‌ی عنا انداخته و میان لشکر مغل که هنوز تیغ کین آهیخته‌اند توغل کرده ... به سبب استبدال و اعتزال او مثال فرمودن موافق سیرت خسروانی و لایق سیرت پادشاهانه نباشد... (ابن بی بی، بی تا: ۵۳۹-۵۳۸؛ ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۲۴۷-۲۴۶).

۱۱- نویسنده کتاب مختصر تاریخ الدول بر آن است که حمله سپاهیان سلجوقی به فرماندهی صاحب شمس الدین اصفهانی به طرسوس و همچنین مرگ سلطان غیاث الدین کی خسرو دوم در سال ۶۴۲ه.ق اتفاق افتاده است (العبری، ۱۳۷۷: ۳۵۳). البته در اشتباه وی شکی نیست چراکه سلطان غیاث الدین کی خسرو دوم از سال ۶۳۴ تا ۶۴۴ه.ق حکومت کرده است.

۱۲- اولاق: نماینده، سفیر.

۱۳- برهان الدین حسین محقق، عارف سده‌ی هفتم ه.ق از سادات حسینی شهر ترمذ بوده و اگرچه نظرات متناقضی درباره تاریخ ولادتش وجود دارد و برخی تاریخ حک شده بر قبر وی یعنی سال ۵۶۱ه.ق را اشتباه می‌دانند اما با توجه به مرگ وی در سال ۶۳۸ه.ق به احتمال زیاد در همان نیمه دوم قرن ششم ه.ق متولد شده است (جامی، ۱۳۷۰: ۴۶۰. گولپینارلی، ۱۳۷۰: ۹۸-۹۷).

۱۴- برخی از محققان، از جمله عبدالحسین زرین کوب بر آنند که سید برهان الدین، مولانا را همراهی نکرد و در همان قونیه بود تا اینکه اندک زمانی پس از عزیمت مولانا از قونیه به شام، مریدان و مستمعان و عطف، از سید درخواست کردند که به قیصریه رفته و در آنجا اقامت کند. سید نیز پذیرفت و تا زمان بازگشت مولانا در سال ۶۳۷ه.ق در همان شهر ساکن بود و برخی اوقات به قونیه آمده و با خانواده مولانا دیدار می‌نمود. (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۸۵)

۱۵- «همانا که خبر وفات سید، به خدمت صاحب شمس الدین و اکابر رسیده، افغان‌کنان و موی‌کنان حاضر شدند؛ کافه‌ی اعظم و اصاغِر دارالفتح، سرها باز کردند و سید را چنانکه ارکان اهل ایمان است، حفاظ قرآن خوانان و شیوخ

در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی). ترجمه نصرالله صالحی و علی ارطغرل، تهران: نشر ادیان.

- ظهیرالدین نیشابوری (۱۳۳۲) **سلجوقنامه**، با مقدمه اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.

- فروزانفر، محمدحسن (۱۳۱۵) **زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی**، تهران: مجلس.

- کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱) **دیوانسالاری در عهد سلجوقی**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.

- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۰) **مولانا جلال‌الدین: زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده ای از آنها**، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

- مجمل‌التواریخ و القصص (بی تا) تحقیق ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.

- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰) **اخبار سلاجقه روم**، تهران: کتابفروشی تهران.

- میرخواند، میرمحمد بن سیدبرهان‌الدین خاوندشاه (۱۳۳۹) **تاریخ روضه الصفا**، تهران: مرکزی.

- نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۴) **سیرت جلال‌الدین منکبرنی**، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.

- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۶) **جامع‌التواریخ (تاریخ آل سلجوق)**، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.

- یوسفی حلوائی، رقیه (۱۳۸۱) **روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان**، تهران: امیرکبیر.

منابع عربی

- کلود شینیه، جان (۲۰۰۸م). **تاریخ بیزنطیه**، ترجمه جورج زیناتی، بیروت: دارالکتاب الجدیده المتحده.

- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی (۱۳۸۰) **تاریخ عثمانی**، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: کیهان.

- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود (۱۳۷۸) **روضه اولی‌الالباب فی معرفه‌التاریخ و الانساب**، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- بنداری اصفهانی (۱۳۵۶) **زبده‌النصره و نخبه‌العصره (تاریخ سلسله سلجوقی)**، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- پی. ام. هولت و دیگران (۱۳۸۷) **تاریخ اسلام کمبریج**، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.

- تاریخ آل سلجوق در آناتولی (۱۳۶۹) استانبول: بی تا.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۰) **نفحات الانس من حضرات القدس**، به اهتمام محمود عابدی، تهران: اطلاعات.

- جوینی، عطاملک (۱۳۸۲) **تاریخ جهانگشای**، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین‌الحسینی (۱۳۵۳) **حبیب‌السیر**، زیر نظر محمود دبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتاب فروشی خیام.

- رانسیمان، استیون (۱۳۸۶) **تاریخ جنگ‌های صلیبی**، ترجمه منوچهر کاشف، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۶.

- راوندی، محمد بن سلیمان (۱۳۶۳) **راحه‌الصدور و آیه‌السرور**، با تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.

- سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۲۵) **رساله در احوال مولانا جلال‌الدین مولوی**، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.

- شکر، محمد (۱۳۸۵) **سلجوقیان (شکست بیزانس**

- عطا، زبیده (بی تا) **بلاد الترك فی العصور الوسطی**،
کویت: دارالفکر العربی.

منابع لاتین

- Cahen,Claude, (1968), **Pre-Ottoman Turkey**,
Translated from the French by J. Jones-
Willims. London: Sidgwick and Jackson.
- Fleet, Kate, (2009), **The Cambridge history
of Turkey**, Volume1 (Byzantium to Turkey,
1071–1453). Cambridge University Press.
- Talbot Rice, Tamara, (1997), **The Seljuks in
Asia Minor**, general editor Glyn Daniel.
London: Thames and Hudson.

Archive of SID